

سردبیر

محمود راجح

گول فرامود را نباید خورد

نقدی بر «رد سیاست» (۱)

دوست من شیدان وثیق در سلسله مقالاتی در این نشریه با عنوان «رد سیاست» نظریاتش را بیان داشته که پرستی‌هایی را برای من به وجود آورده است. موضوعی که وثیق در مقاله‌هایش مطرح کرده از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. آنچه او وجه هست خود قرار داده چیزی کسر از تغییر ماهیت و گوهر بحرانی نیست که جنبش سوسیالیستی اکمونستی را و شاید از آن هم بالاتر جامعه‌ی بشری با آن روبرو است. او در نوشته‌های خود پس از کشف علت این بحران گوشه‌ای است تا راه حلی را برای خروج از آن تر پیشنهاد کند. بنابراین، نوشته‌های او از هر دو لحاظ هم تشخیص بحران و هم آرایه‌ی راه حل، عناصر اهمیت فراوان است. وثیق در مقاله‌ای که در شماره‌ی ۲۲ «طرحی نو» آمده مطرح می‌سازد که «حشش چپ در مجموع با بحران سه گانه‌ی روبرو است: بحران «سیاست»، بحران تعزوت سیاسی و بحران پروژوی اجتماعی». مدعی‌ترین، بحران‌ها مشخص می‌شوند. سپس وثیق در آن مقاله و مقاله‌های بعدی بحران اول، «سیاست» را بررسی می‌کند در همان مقاله، در تبیین «سیاست» به عنوان یکی از سه بحران که گریبانگیر «حشش چپ» است به توصیف «مرد ساس» در ایران می‌پردازد. که وی آن را «عصر صعود و سقوط سیاست» می‌نامد می‌پردازد. **ادامه در صفحه ۱۰**

اگر مسئله را ساده کنیم، حرف آخر لایحه افراطی جناح راست که همان مافیای قدرت در ایران است، در این نظریه کودکانه خلاصه می‌شود که دموکراسی مترادف است با پذیرش نفوذ فرهنگی غرب در ایران و در چنین صورتی فرهنگ سنتی توان ایستادگی در برابر فرهنگ بیرونی غرب را نخواهد داشت و دیر یا زود باورهای دینی مردم سست خواهد شد. امری که موجب سقوط حتمی حکومت اسلامی خواهد گشت که بر اساس قانون اساسی حویث قدرت سیاسی را در اختیار اولیگارش‌ی دینی قرار داده است.

بر اساس همین اندیشه است که بخش افراطی جناح راست بخاطر تحکیم قدرت خویش در صدد حذف آن نهادهایی از ساختار سیاسی جمهوری اسلامی است که دارای سرشتی دموکراتیک هستند، یعنی رهبران و مسئولین آن نهادها مستقیماً و بدون واسطه از سوی مردم تعیین می‌گردند. نظیر «مجلس شورای اسلامی»، «ریاست جمهوری» **ادامه در صفحه ۲**

سجید زربخش

سیاست «اعتدال» و فرجام آن

اعتدال از واژه‌های رایجی است که در سال‌های اخیر در صحنه سیاسی ایران به فراوانی، بها و نامحیا به منظور توجیه سیاست‌های معنی‌نکار گرفته می‌شود. «اعتدال» به منزله روش خاموشی در ارتباط با ضرورت انجام برخی «اصلاحات» و ایجاد تعبیراتی در ساختار قدرت سیاسی و مناسبات آن با مردم توسط بخشی‌هایی از نیروهای وابسته به نظام و پاره‌ای جریان‌ات «اپوزیسیون» خارج از نظام مطرح گردید.

ناممکن شدن ادامه حاکمیت به روال گذشته از یکسو و دامنه فساد و هتایت مافیای حاکم از سوی دیگر علاوه بر گسرتن سازشی و مخالفت مردم، در نیمه سال‌های هفتاد مقاومت و چاره‌اندیشی بخش‌هایی قابل توجهی از نیروهای درون نظام به ویژه سب جوان‌تر و غیرآلوده یا کمتر آلوده آن را برانگیخت. لزوم تغییرات بطور طبیعی مسائلی از قبیل چگونگی تعبیرات، محدوده اثر و شیوه‌ها و مسائل تحقق آن را نیز مطرح ساخت. از همان ابتدا دو دسته در برابر هم قرار گرفتند: گروهی که انجام اصلاحات جدی در چارچوب نظام را ممکن می‌دانستند و گروهی که با استناد به ماهیت و ساختار نظام و ابزارهای مشروعیت‌دهنده و نگهدارنده آن اقلان اساسی، «هاد رهبری»، «مجلس خبرگان»، «شورای نگهبان»، «قوه قضائیه»، «انجمن‌های اقتصادی» و مسائل ارتباط جمعی و فرای سرکوب رسمی و غیررسمی انجام اصلاحات اساسی در چارچوب نظام را توهم می‌پنداشتند. بر این مآل وارد شدند که تحول دموکراتیک بدون دگرگونی ساختارهای موجود ممکن نیست. با توجه به این نگرش‌های متفاوت و متضاد، طبعاً شیوه‌ها، ابزارهای رسیدن به هدف نیز متفاوت یکسان نباشد. گمانی که به تغییرات در محدودا نظام دل‌نسته بودند. راه حل را در «سر عقل آمدن» باند حاکم او یا بخش‌هایی از آن، **ادامه در صفحه ۱۵**

منوچهر صالحی

عوامل تاریخی پیدایش سکولاریسم

«سکولار» Secular واژه‌ای لاتینی است و این واژه در نعد تاریخ همچون هر واژه دیگری دچار تحول و دگرگونی گشته و بهمین دلیل نیز در معنا و مفاهیم گوناگون مصرف شده است. بنابراین هر یک از معانی این واژه خود از روندی تاریخی و گامی که انسان در جهت تحقق مدنیت برداشته است. خبر میدهد. پس برای آنکه بتوان از «سکولاریسم» درکی سه‌جانبه داشت آورد، بد نیست که کوتاه به تمامی این روندهای تاریخی برخورد کرد. نخست آنکه واژه «سکولار» از ریشه سکولوم Seculum استخراج شده است که به معنای صد است. در این معنی «سکولار» به آن روندها، رُخدادها و حرایات گفته می‌شود که هر صد سال یکبار تکرار می‌شوند و بر زندگی انسان تأثیرات شگرف می‌گذارند. در این مفهوم واژه «سکولار» در دوران کهن و پیش از پیدایش مسیحیت مصرف شده است. میدانیم که میانگین عمر انسان امروزی در حوامع پیشرفته سرمایه‌داری ما نوجه به پیشرفت چشمگیر دانش پزشکی و بهداشت چیزی حدود ۷۵ تا ۸۰ سال است. تنها تعداد اندکی از آدمیان بیش از صد سال عمر می‌کنند. در دوران کهن میانگین عمر آدمیان چیزی در حدود ۲۰ تا ۲۵ سال بود و بهر دلیل صد سال دورانی از عمر چند سالی را در بر می‌گرفت. حتی در قرن هجدهم که انقلاب کبیر فرانسه روی داد، یعنی در دورانی که جامعه فرانسه یا به دوران تولید سرمایه‌داری می‌گذشت، میانگین عمر در این کشور برابر با ۲۹ سال بود. **ادامه در صفحه ۶**

گول فرامود را...

در این زمینه رهبران سرشناس بخش فراطرفی جناح راست همچون اندامه پردی بارها سخن گفته اند. آنها با تکیه بر سنت‌های دینی و روحی نوشته‌های آیت‌الله خمینی مطرح می‌کنند که جامع قانون تنها خدا است و بنابراین به نهادی چون مجلس به مثابه نوع حاکمیتی نیاز نیست. زیرا هر نهادی که به وضع قانون بپردازد، در کار خدا دخالت کرده است. بنابراین آنها خواستار «مجلس برآمده بیرونی» هستند که نمایندگان آن می‌توانند از سوی «مجلس» معرفی برگزیده شوند. زیرا مردم برای انتخاب افرادی که در غلوه دینی به ارجح آنها؛ زمینه‌اند دارای صلاحیت کافی هستند همچنین آنها دلبندی نمی‌کنند که در کنار «مجلس» رهبری که توسط «سرکار» رهبری منتخب مردم انتخاب می‌شود، یعنی توسط آن بخش از علمای دینی که صلاحیت برگزیده شدن از سوی مردم را دارند، مردم نظیر سلاطین کسی را بعنوان رئیس جمهور برگزینند که «استولیت» اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را برعهده دارد. مجلس دلیل کسی چون این‌ها برای بردن عوامل حذف نظام ریاست جمهوری و تبدیل نظام «رهبری» به مقام «اجتمع» هستند. بیثباتی که در اندامه پیدایش حکومت اسلامی بوجود آمد، در آن دوران منع شد رهبری دینی و هم رهبری سیاسی و هر دو را در جامعه بر عهده داشتند. خلاصه آنکه بخش فراطرفی جناح راست خواهان استقرار نظامی سیاسی در ایران است که شبیه آنرا می‌توان در حال حاضر در غرب‌سای سعودی و برخی از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و در افغانستان یافت. در این کشورها از «فکر» و از «مذهباتی» که استواری آن توسط مردم انتخاب می‌شوند، هیچ‌کدام بی‌نیاز نیستند. همچنین در این کشورها مردم هیچ‌گونه نظارتی بر اعمال نهادهای حکومتی ندارند. در بیشتر این کشورها با محاسنی و پیشرفت‌های دست به حاکمیت، مردم می‌شنوند که توسط سلفان و یا شیوخی که در این کشورها حکومت می‌کنند، تعیین می‌گردند. در ایران نیز لایه فراطرفی جناح راست می‌پندارد که با حذف مردم از فرجه سیاسی می‌تواند بدون نیاز به منطقه سیاسی-اقتصادی خود را بر نهادهای حکومتی تثبیت کرده و جامعه را به «بحران» خود سرانجام دهد.

«مجلس» شعارهایی هستند برای رهبری وضعیت موجود اما لایه فراطرفی جناح راست یعنی مابقیان تهران، برای وضع خطه خاصه خویش بر نهادهای اقتصادی کشور به «بحران» فراطرفی است، نظری که حاکمی در دوران ریاست جمهوری خویش نظیر متوسط در هر ۹ روز با آنکه بحران دارد، برود ادامه است. هدف این لایه از «بحران» فراطرفی «مردم» است، پس آن که با فخره‌های و حقوق دارد که پیشرفت نیست. حاکمی به تعارض با مردمی حاکم و حقوق استگنی بر اولادگاری است. آنها به معنی توانمند و در پیش گرفتن این سببیت مجموعه (آنها برای جناح راست) را به خود محدود می‌کنند. اما اینک باید ببینیم که لایه‌های به اصطلاح «دولتماند» این جناح دیگر حاضر به ادامه پیروی این راه هستند یا نیستند. ظن من اینست که حاکمی که خود به جناح راست تعلق دارد، جناح ساخت که برای رهبری از سگولاریسم باید از رهبریان سابقان محروم محروم شود. پس وضعی است که لایه فراطرفی جناح راست را محروم ساخته است. تا به اندازه‌گیری از همه امکانات خود به ایجاد «بحران» تا آنجا که نتواند پذیرد تا از نفوذ لایه‌های جناح راست جلوگیری کند.

همین اصل نیز فراموش نیستیم روحی از است که می‌باید جناح راست به «مذهبتی» از امکاناتی که در دسترس می‌باشد، از اختیار دارد. هر دو جنبه از گذشته به ملوک مردم خود، سنگین شریکات هوا را کمتر اصلاح طلبی را توجیه می‌کنند و در ادامه‌گذاران هوای «مجلس» و از این راه به دست می‌کنند تا از «شورای نگهبان» می‌کنند که «مجلس شورای اسلامی» را بدون قانونی خویش محروم کند.

اما همه این تلاش‌ها در غیر حال کار آخر منتهی شد که وضعیت واقعی این جناح را جامعه خود متحمل است. هر که این جناح از توانایی اقتصادی برخوردار بود، باید به «بحران» فراطرفی «بحران»‌ها باید در فکر تجویزی «مردم» که این «بحران» طی از امکانات فراطرفی برخوردار است. یعنی جدید قدرت می‌کنند. خود فراموشی ادامه دهد که «حکمی واقعی» و «مردمی» دارد. اما که لایه گول این فرامود را بخورد.

Tarhi no طرحی نو

Postfach 1402
53004 Mainz

«طرحی نو» تیرنوی آزاد است برای بخش اندیشه‌های کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش موسیاسی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. اندیشه‌های مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت موسیاسی» چپ ایران است.

«طرحی نو» با برنامه ویژه نگار تهیه می‌شود.

برای لغای تا «طرحی نو» و ارسال نوشته‌های خود با آدرس زیر می‌تواند.

فکس لغای تا «طرحی نو»
آدرس E-mail «طرحی نو»
لغای لغای مانی و حق اشتراک خود را به حساب زیر وارد کنید.

Mainzer Volkshaus
Kurt-Ge. 119 689 097
TEL: 0221 906000

آدرس لغای تا مسئولین شورای موقت موسیاسی‌های چپ ایران
Postfach 102435
06124 Frankfurt
Germany

با میدانیم که واقعیت انزوای جامعه چپ دیگری است. طی ۲۲ سالی که از عمر انقلاب می‌گذرد، در ایران تغییرات زیادی رخ داده است. طی این سال‌ها به لطف فعالیت ایران دو برابر شده بلکه به تعداد نامردان ایران شدت افزوده گشته و تعداد دانشجویان است به دوران سلطنت شاه چنانچه برابر شده است. اینک پیش از این از دانشجویان ایران را «دولتماند» تشکیل می‌دهد که محروم تا چندی و چاره در آینده در دانشگاه‌ها تحصیل کند. چنانچه نوا‌های که پس از پایان تحصیل دانشگاهی به تحصیل علمی دست می‌یابد، خواهان تعیین سرپرست خویش در جامعه است. جامعه‌ای که خواهان از چپ نوا، متخصصی استعداد بگردد، به صنایع و منابع مبنی خویش پشت پا زده است. همین دلیل نیز امروز در ایران به وضعیت زیرپوشیده که رژیم جمهوری اسلامی هر چند خود ساختارهای لازم را برای پرورش نیروی متخصص فراهم ساخت، اما قادر نیست برای این نیرو آگاه اشتغال کافی بوجود آورد. همین دلیل هر ساله چندین صد هزار نیروی متخصص می‌جوشد است. به بیگاری بر سر راه، در بعضی که قابل تحمل نیست.

همین دلیل نیز نیروهای مردم جداوار دریافتند که برای نیروی امنی از وضعیت موجود، نباید گفتار سیاسی ایران را حرکتی سرانجام‌گداری داخلی و خارجی هموار ساختن و این امر محکمی نیست. دیگر آنکه در جامعه است. با برقرار ساختن امنیت نیز رضایتی می‌تواند تحقق یابد که در جامعه قانون حکومت کند. شرایط طرح شعار «جامعه مبنی» و «حکومت منگنی بر قانون» و «نوعه

۱۷ چرا طبقات ضروری هستند؟

تئوری تاریخ ...

از آنجا که مارکس بر این نظر است که از پیشگیری در مورد مرحله ۳ [جدول ۹] از تکامل تولیدی محکوم به شکست است. پس باید بر این باور باشد که سوسیالیسم خود نمی‌تواند مطلقاً بر تکامل تولیدی به مرحله ۲ باشد؛ تحقق این امر تکلیفی است برای جامعه طبقاتی (۱۲). «برای دست یافتن به این حد و شکست نیروهای مولد و این حد از مازاد، لزوماً سیاحتی طبقاتی وجود می‌داشتند که از این وضع نفع می‌بردند و طبقاتی که زوال می‌یافتند» (۱۳). برای ساختن سیاحتی مادی سوسیالیسم، به رنجی اور از نابرابری طبقاتی نیاز بوده است. که توسط سرمایه‌داری پایدار می‌پذیرد. «فقدان تضاد یعنی فقدان پیشرفت» (۱۴).

ولی چرا باید چنین باشد؟ چرا ممکن بود که در کشیدن ستم تکامل بخشیدن به نیروهای مولد، همه در رنج و زحمت از مشترکاً سهیم باشند. بدون تحت ستم قرار دادن طبقه‌ای توسط طبقه‌ای دیگر؟ ملاحظه این بحث به بحث می‌پردازد آزمایشی، در مورد این پرسش. می‌خواهیم بدانیم چرا «(k) برای آوردن جامعه به مرحله ۲ از تکامل تولیدی، ستم طبقاتی ضروری است».

حال، اگر ستم طبقاتی در مراحل ۲ و ۳ کاملاً جدا از تاثیرش بر تکامل نیروهای مولد ضروری است، یعنی اگر - بطور مشخص - ستم طبقاتی در آن دوران ضروری است، نه صرفاً آنگونه که (k) می‌گوید - یعنی برای پیشرفت تولیدی - بلکه تنها برای ستم طبقاتی در این صورت (k) از همین جهت استنتاج می‌شود، زیرا پیشرفت تولیدی بدون وجود حداقلی از نظم اجتماعی ممکن نیست پس، هر آنچه (اگر چیزی وجود داشته باشد) درستی (m) را اثبات کند، توضیح خواهد بود برای (k).

(m) ستم طبقاتی برای نظم اجتماعی در مراحل ۲ و ۳ از تکامل تولیدی ضروری است.

پیشنهاد اولیه بحث، دو عبارت که در (k) و (m) دیده می‌شود - یاد به توضیح دارند، «ستم طبقاتی» و «ضروری».

میان ستم طبقاتی و تقسیم طبقاتی تفاوت می‌گذارد برای آن که تقسیم طبقاتی به ستم است که جامعه تقسیم شده به آنان که تولید می‌کنند و آنان که تولید می‌کنند این تعریف از تقسیم طبقاتی، از نظر منطقی سازگار است با فقدان تبعیت ستم گروه از دیگری در حالی که، منطوق از ستم طبقاتی این است که سیاستی متضاد وجود دارد، که در آن تولیدکنندگان، زیردست ناتولیدکنندگان می‌باشند. این تعریف‌ها صرفاً برای بحثی که پس از این می‌آید، عرضه می‌شوند.

«ضروری است»: این عبارت به گونه‌ای که در اینجا مورد استفاده قرار گرفته، کاربرد ستم طبقاتی را برای پیشرفت و نظم به ترتیب در (k) و (m) بیان می‌دارد. X ممکن است نتیجه منطقی باشد. ولی ضرورت (k) و (m) بدین معنی بکار برفته است در این رابطه، اگر X برای Y ضروری است، وجود Y را در پی دارد. Y بدون وجود X غیرممکن است. هیچ گشتی بخاری حرکت نخواهد کرد مگر آن که ماشین بخاریش در حال کارکردن باشد و همچنین اگر بر روی آب اثری بجای نگذارد. در حال حرکت نیست در نحوه استفاده کتومی از «ضروری»، تنها وضع اول در حرکت کتومی ضروری است.

با توجه به این توضیحات درباره (k) و (m) آشکار است که مارکس مورد اول (k) را نمی‌پذیرد. ولی درباره نظر دوم ستم به مورد دوم، نه یا علیه آن - شواهد کمی وجود دارد.

شروع می‌کنیم با سامان دادن دفاعی از (m) و توضیحی درباره آن، که منسب است بر افکار فروید Freud. سپس توضیحی متفاوت از طبقات بدست می‌دهیم که شامل (m) می‌شود و از انگلیس گرفته شده است. آنگاه دلائل تردید در درستی (m) و در رابطه به آن

در عصر سوزواری، سرپرستی فرهنگ به عهده‌ی طبقه سرمایه‌دار گذاشته شده، و مارکس حاضر است در این باره بیوند معنی ساز سرمایه و خلق را بپذیرد (۱۶). ولی سرمایه‌داری شالوده‌سنگری فرهنگی را می‌پذیرد. «به سبب که کار تکامل اجتماعی سرمایه‌داری از این طریق سرچشمه‌ای برای ثروت و فرهنگ می‌شود، فقر و تهیدستی میان کارگران رشد می‌یابد و ثروت و فرهنگ میان غیرکارگران». ولی «در جامعه سرمایه‌داری حاضر، سرانجام شرایط مادی و شرایط دیگری، وجود آمده که کارگران را قادر enable و محبور (compel) می‌دارد تا این تفسیر اجتماعی را سرجمع سازد» (۱۷). دستاورد تولیدی سرمایه‌داری این است که مازادی را بیافریند که به تولیدکنندگان اجازه می‌دهد خود در ستم سهیم گردند. توانایی تولیدی نیز دیگر نسبتاً تکامل بیشتری پدید می‌آید مگر آنکه کارگران از نظر فرهنگی آزاد شوند. تکامل گذشته نیروهای مولد سوسیالیسم را ممکن و تکامل آمده آنها سوسیالیسم را ضروری می‌سازد:

هیچ انقلاب سوسیالیستی‌ای بی‌پرو نخواهد شد مگر آنکه «تولید سرمایه‌داری، نیروهای مولد کار را عموماً به سطحی به اندازه کافی عالی، تکامل بخشیده باشد» (۱۸). کوشش‌های انقلابی رودرس، هر چه شایع ملاحظه‌ای آنها باشد، در نهایت به بازسازی جامعه سرمایه‌داری می‌انجامد. بدون «وجود پیش شرط‌های ابتدائی حسی مطلقاً ضروری» اسوه باورنی، صرفاً «فقر انگاری» خواهد شد. شاید طبقه حاکم سرنگونی شود، ولی در «تهیدستی» ناشی از آن، کارگران قادر نخواهند شد جمهوری سوسیالیستی socialist a commonwealth ایجاد کنند. «مزاج بر سر ضروریات زندگی» افغان خواهد شد و «تصانی کشفکاری گذشته ضرورتاً بازتولید خواهد شد» (۱۹).

با باورداشتن به این کلا تکنولوژی تکامل یافته‌ای پیش شرطی است ضروری برای موفقیت سوسیالیسم، مارکس نسبت به کوشش‌هایی برای «ساختن سوسیالیسم» بر پایه‌ی کمبود نسبی و صنعت بلوغ یافته، بدبین بود. ولی از آنجا که بر این نظر بود که تکنولوژی مالا نه تنها ضروری بلکه همچنین برای سوسیالیسم کافی نیز هست و این که سرمایه‌داری بطور قطع آن تکنولوژی را بوجود خواهد آورد، موضع بهانی‌اش خوشبینانه بود.

در قرن حاضر حواصی که قدرت تولیدی شار پائین‌تر بوده است از آنچه مارکس واجب می‌شمارد - خود را از چشم سرمایه‌داری رها ساخته‌اند. ولی این امر ناشی موضع بدبینانه او نیست، زیرا نخست این که آیا آنها به سوسیالیسم دست یافته‌اند بحث پذیر است (۲۰)، حتی اگر اقتصادهایی را ساخته باشند که از جنبه‌های با ابعادی از سرمایه‌داری برتراند. هم از نقطه نظر انسانی و هم از نقطه «تنگ نظرانه» اقتصادی امروز بر این، ویژگی این حواصی این است که تکنولوژی پیشرفته‌تری را که در حالی دیگر بوجود آمده، اخذ می‌کنند و از آن بهره‌مندی در راه تزی بدینی می‌کنند. حتی اگر بپذیریم که به حقیقت سوسیالیستی هستند آنچه بطور آشکار در نظر مارکس باشد. جامعه‌ای است بدون شک سوسیالیستی. که بخش عمده تولید آن کشاورزی مافی مایه باشد.

حزب‌های بدست آمده پس از زمان مارکس، امیدها و هراس‌های تازه‌ای را پدید آورده است. اکنون می‌توانیم آنجا که او امیدوار بود کمتر خوشبین باشیم و آنجا که بدبین بود کمتر بدبین دیگر نمی‌توانیم مطمئن باشیم که منابع طبیعی، اجازه دست یافتن به باوری عمومی را می‌دهد که مارکس گریزناپذیر می‌پنداشت. ولی به‌هیچوجه مسلم نیست که چنان باورهای شرط رها می‌آوردی باشد (۲۱).

مشترک خدمت «شرکت حوسدا» چرا ممکن بود که هر فردی برای مدت زمانی کمتر از آنجا که واقعاً کار می‌کند، کار کند و زمانی که اکنون به سبب نام کار به حقه افزاید در کار هر تولیدکننده‌ای صرفه‌جویی نیست. خودگردانی کلنگیو نقدیچی داده شود چرا هیچ سیستم خودگردانی عمومی ممکن نبود. نه نیاز به تعبیه طبقات را مرتفع سازد؟

انگلس به توضیح این مطلب می‌پردازد: «ولی توضیح او از قلمرو (۱۱۱) سیاسی نیست، چون در حالی که وابستگی تولیدکننده یا به دیگران اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، خدمت به هیچ کارکردنی از برای آن شخص نمی‌رسد؛ در رابطه با شوق فردی که فردی داشته، طبقاتی را از میان اشتراکات تصرف می‌کند. نظر انگلس این است که از «اختیار طبقاتی» این چنین می‌شود: تنها آن است که فشرده با مسائل از حقیقت بود استفاده می‌شود تا آنکه خود در کار یا بیشتر و بیشتر بر گروه توده راجع‌کننده تعقیب کند» (۱۹۱) در توضیح انگلس، انقیاد طبقه سحاحی است مستقیم از تعبیه طبقاتی و نه برعکس آن: «فردان طبقه کار» بر پایه تعبیه طبقات است (۱۹۲). «مردم برینجا، نه یک طبقه بر طبقه دیگر، نهایی است اما ناپذیر که برای تعبیه شخصی از لحاظ تکنیکی ضروری، پرداخته می‌شود این امر، مرحله‌ای است (۱۱۱) می‌کند خود سهمی از جامعه ادا می‌کند»

ولی بالاخره باید این پرسش را مطرح کنیم که آیا (۱۱۱) درست است؟ سه طبقاتی در حقیقت سه شخص هستند، سه حادریان امضای در سطوح تولیدی ۲ - ۳ می‌باشد، ولی آن برای طبقه اجتماعی لازم بوده است؟

«از آبیاد» (۱۱۱) و «سازگار» به استدلال فریبی از دفاع از آن صورت بحث قرار می‌دهند تا: نخستین ایراد شخصی است بر فرض‌هایی که هر کارکنان حداقل (۱۱۱) عجیب به پیوسته آنجا می‌شوند ایراد دوم ربطی به مارکسیسم ساده ایراد شخصی یا می‌شود «یعنی تعقیب کرد» ولی به نظر می‌رسد که زود تعیین کننده است.

گرچه وجود طبقات در مراحل ۶ و ۴ به افشاد مزاح تولید کمی که ممکن است، تیار است، و این پایه استدلال فردی برای ضرورت آنها می‌باشد، پس چگونه جامعه‌ای می‌تواند در مرحله ۶ ممکن بود، زمانی که اساساً هیچ مزایا تولید وجود داشته؟ چگونه می‌توان (۱۱۱) را در مارکسیزم گنجینه، که تسلط کمبیم مدوی را در پائینترین سطح تکامل نیروهای مؤثر، تأیید می‌کند؟

تومپسون مبارکسی از دهه‌های کمبیم مدوی مشکل را حل می‌کند «... از گنجینه‌های تولید اجتماعی اساسی، به هر پایه تکامل بلوغ یافته فردی اساسی قرار دارد که هنوز بند نافتش را» که او را با هدف‌گذاران همانی قبلی‌های بدون پیونده می‌دهد. پاره می‌کند تا بر پایه بنیادهاست انقیاد» (۱۹۱).

در بین تصویر سازی، اسازهای مدوی، فاقد آگاهی روشن از خویش چون افرادی با منابع مشخص اند و سازمان‌دهی ندارند به پس گرفتن خواست‌های فردی، به نحوی که نظم اجتماعی را بر هم ریزد. جای به گروهی سرگورگر هنوز فرایند است بیرون دیگری از همسر اندیشه: همانی - اعضایش را تحت سراقبت دارد و آنها را سرکوت می‌کند در توانایی‌های رسمی و سخت و بدون طبقه حاکم. هنگامی که فردیت یافتن آغاز می‌گردد، شخصاً از طریق سادانه سبک قلعه‌ها که برانگیخته می‌باشد، در دوران قبلیه است (۱۹۲). وجود طبقات به تنها از نظر مدوی - به اختصار مزایا تولید در ارتباط با بازگشتی - ممکن شده، بلکه برای نظم اجتماعی ضروری گشته است. «رژیم‌های پیوند «بند نام‌گونه» شد صفاتی را نامبروی می‌سازد هر آنکه که آن را به‌شخصی درک کرد.» «سبب مستقیم انقیاد» یعنی عدل و انضباط، طرز غیرمنطقی روح می‌دهد و مرحله اجتماعی ۲ آغاز می‌گردد بینشان - کمبیم مدوی.

همچنین تردید در فرضی توضیح ضرورتی از آنجا می‌آید که (۱۱۱) به کار خواهد گذاشت و توضیحی از (۱۱۱) مطرح خواهد کرد که حتی بر (۱۱۱) نیست.

برخی از کارکنان‌های پس از فریب، به استدلالی برای (۱۱۱) روی آورده‌اند، مانند آنچه در ریخ می‌آید. آن استدلال به ذکر این واقعیت اقرار می‌کند که مراحل سطح‌های تولیدی پس از ۲ سطح‌های کمبیم، بطور که در نسخه‌های ۳-۱۷۲ تعریف شد پس از مرحله ۴ جامعه قادر است خود را تنها در صورتی بازتولید کند که چشم پوشیدن شدید از آزادی و رعایت خاطر سربوشت حداقلی شود ترکیبی و اعضای آن شده، پرسه کار به دلائل صادق، از نظر کمی با پذیرفتنی و از نظر کیفی گسترده است. پاداش نامی حاصل از آن نامبر است و کسی به کار نمی‌پردازد مگر به دلیل انگیزه‌های عاطفی. «اگر سرمایه‌ها هر چه بود به کارکردنی ضروری می‌رود، می‌تواند از آنجا که دادار صادر، کارکردی به کمال رغبت دارد چنین ضرورتی می‌تواند (۱۱۱) به کارگران پیشنهاد می‌شود. ما خوشحالی پیشنهادهای مشابه را می‌پذیریم. زیرا از نظر تاریخی، کار بر تولیدکنندگان، تعویق بیخ‌آورد و زمانی به‌دستی را تحصیل کرده است. «آبیاد» به گونه‌ای ساخته شده که به سادگی به معنی نامی پاداش رعایت می‌شود، چه اگر حادریان آن در کل به سودشان باشد»

«بطور خلاصه، در خصوصیت کاملاً گسترده در فرضی وجود دارد که مسئول این واقعیت است که مقررات تنفس تنها تا جاکارگشتن اظهار می‌شود. اما در واقع شرط نبود به معنی، آبیاد یا طبقه حادریان کار می‌سازد و بحث و اصلاح در برابر آتش زود (۱۱۱) آن بر پایه است» (۱۹۱)

تا زمانی که کار می‌شود است، فرضی «بند» و «بند» به این معنی است که از گروه، پس از ۳ - ۲، تعدادی تولیدکننده می‌تواند با دیگران کار کنند. از این روی، در آن سطح، تعدادی میان آنها می‌تواند کار می‌کند و آنها می‌تواند کار می‌کند. ولی برآوردانه به دیگران کار کند. ضروری است

توجه داشته باشید که این دلیل برای (۱۱۱) این شرط را ضروری می‌کند، که حساسی که (۱۱۱) تیار ضرورت آن است، حساسات به نفسی است و نه فقط طبقه طبقاتی. چون گروه تولیدکننده باید کشور کند و چهار کند و نامبرایین بر تولیدکنندگان فرود می‌نهد. می‌توان گفت که سایر نظر فریب تعبیه طبقاتی ضرورت می‌باشد چون سه طبقاتی ضروری می‌شود، هر چند این امر به آن سازگاری دارد که طبقه طبقاتی باید کارکردهای دیگری نیز داشته باشد

نویس همانرونی زود کارکردی سببند، توسط انگلس مطرح شده است او نامبر می‌گذارد: پس تولیدی که کار ساده یعنی انجام می‌دهد به معنی از افراد ممتاز که رهبری کار را بر عهده دارند، به کارگزار می‌شوند و امور عمومی را اداره می‌کنند و در مرحله بعدی خود را با عهده و هم مشغول می‌سازد

ولی می‌توان این «تعبیه کار کرد» - مانند نظر فریبی، مشکل کنترل شخصی نیست، بلکه «دنا زمانی که بخشی از جامعه، که واقعاً به کار اشتغال دارد، تا حدی اجازه مشغول احدی کاری است که ضروری است، و زمانی برابر باقی می‌ماند تا به امور عمومی جامعه بپردازد جهت دادن به کار، امر دولتی، مسائل قضائی، مسائل علمی، مانند آنچه ضروری بود که طبقه ویژه‌ای وجود داشته باشد خارج از کار واقعی. تا این مورد را اداره کند» (۱۷۱)

حسلس از انگلس می‌سازد با او توافق کند، که کمبیم دلیلی است کافی تا به دلائل روش‌های، دست که اکثریت ضروری تعیین شده باشد، ولی از حیثی این پرسش مطرح سازد، که چرا فقط اکثریت تعیین کند و نه هر فردی از جامعه چرا طبقه طبقاتی یک ضرورت است؟ چرا برنامه آن بخشی از جمعیت که واقعاً کار می‌کند، باید چنان باشد که زمانی برایشان باقی ماند تا در «صورت

۳ - بر توصیف مارکس، با ضرورت سه طبقه‌ای در مراحل ۲ و ۳
۱ - توضیح فرموده درباره آن ضرورت سازگار است (۲۳).

حاله، می‌پردازیم به استدلال شیدین توجهی در رد (۱۱۱) آن استدلال امر است که در گستره‌های دراز از تاریخ پیشامرایه‌داری، پیشه‌وران و بررگراسی وجود داشته‌اند که خود امور خویش را اداره می‌کرده‌اند. که گاهی در میان مجموعه تولیدکنندگان ملاحظه، بخش مرکزی را تشکیل می‌دهد؛ آنگاه در جامعه طبقاتی کار می‌کنند، ولی تا آنجا که مربوط به استثمار آنان نیستند، این امر از طریق احد حالات توسط دولت یا حاکم محلی، به شیوه‌ی عادی یا به شیوه‌ای دیگر، انجام می‌گیرد. شاید سنی (اگر وجود داشته باشد) که تحت آن قرار دارند، حضور طبقه حاکمی را تشکیل می‌دهد که بر کار آنان و بیلبیلی با برقرار می‌سازد که آنان خود توانا به برقرار کردن آن نیستند. اگر انهایی که سرنوشته‌شان کارکردن است، با مسئله تعیین پاداشی مواجه‌اند، باید پذیرفت که این تولیدکنندگان مشکل را بدون طبقه حاکم حل کرده‌اند. معهود اینان بطور چشم‌گیری فرزند یافته‌اند؛ نمی‌توانیم بگوئیم که آنها را پیوندی «امید نام‌گرفته» به جامعه‌ای پیوند می‌دهد.

برعکس فردیت یافتگی یا فقدان پیوند در همبانی، درون برقرار تاریخی، در معیاس معینی در رابطه‌ای معکوس قرار دارد. ما دانش مفید به صریح قدرت، شباهت بر خود مشکلی در سواخی فریختی، سوره‌وار کشر تحت کنترل بیگانه بوده‌اند که کشتکاران در دست و جلگه‌ی دانسته به حماقت‌های کوچک، شاید همانطور که پیشتر اشاره شد به دلائل آمیختگی (۱۲۴) گشت و در زمین‌های نفیلاً بیشتر در معرض غارت و چپاول قرار دارد و تولیدکننده بیشتر از محافظت فرمانروایی برخوردار است. حضور مستقیم و نه بحر شیخانگی آن، که او را تعدیل می‌کند.

اگر رابطه‌ای میان ساختار طبقاتی و مسئله به تعیین فرمانده پاداش وجود دارد، سومونج به آن سادگی نیست که در صفحه‌های ۲۳۲-۵ بیان شد. تأیید فریختی (m) را، آنطور که در بالا طرح کرده‌ایم، باید به گونه (۱۲۵) همچنین کوششی برای طرح استدلال سینی در تأیید (m) بیگنی. دلائلی مستقل از (m) برای (k) طرح خواهد شد.

پیشتر گفته‌ایم (صفحه ۲۳۵) که در این باره، ساروشی وجود دارد، که آیا مارکسی بر این عقیده بود که فراسوی فرانسوی، ستم طبقاتی برای نظم اجتماعی ضروری است یا نه، این (۱۱۱)، و تصمیم گرفته‌اند که آن دعوا را به کنار بگذاریم، چه دلائل دیگری را می‌توانیم در تأیید (k) بود: مارکس بیاییم این عقیده را که ستم طبقاتی لازم است (اگر نه برای نظم اجتماعی، پس برای رساندن جامعه به سطح ۴ از تکامل تولیدی، تا انبوهی از مازاد تولید شود که بدون آن به تنگ (k)، سوسیالیزم پیشتر آغاز شود؟

پیشتر (صفحه‌های ۲۹ ۲۱۸) استدلال آوردیم که جامعه طبقاتی غیرسرمایه‌داری مازاد آنچنان زیادی تولید نمی‌کند بنابراین (k) دلائل دارد بر این که جامعه طبقاتی سرمایه‌داری باید پیش از سوسیالیزم وجود داشته باشد. مارکس می‌گوید فقط ما «تسلط سرمایه‌دار بر کارگر» است که «نیروهای مولد سی‌رحم کار اجتماعی، که تنها نیروهای حسیه که می‌توانند پایه عادی جامعه آزاد انسانی باشند، به استعداد از زور به اجبار ستم رفتن بر اکثریت» آفریده می‌شوند» (۲۶).

ولی چرا «انسانیت خصوصاً سرمایه» برای «تکامل نیروهای مولد و کار انسانی» شرطی بود ضروری؟ (۲۷).

پاسخ مارکس در پیش‌فرض وی داده شده است، سستی بر اینکه تکامل ستم به «بهبودی ستم رفتن بر اکثریت» انجام پذیرد. این واقعیتی است مسلم که تکامل به بهی شیورفتن بر آنها انجام پذیرفته است. «صنایع بزرگ» می‌تواند برای کسانی که در آنها کار می‌کنند، طایفانه بود (۲۸). افزون بر این، مارکس بر این باور بود

که تنها رؤیای سختگیر می‌توانست مازاد تولید مورد نیاز را حس دهد نه این دلیل محتمل این را بیانراند که هیچ گروهی از تولیدکنندگان چندین رؤیای را، از طریق پیوسته دستگراشیک بر خود خاکه نخواهد کرد، در نتیجه سوسیالیزم نمی‌توانست آوسال را از کسود به فراوانی برساند. «دیسپیلین ستم سرمایه» (۲۹) لازم بود بطور خلاصه:

۱- شرایط کار مانند شرایطی که در «صنایع بزرگ» وجود داشت، برای رسیدن به مرحله ۴ تکامل تولیدی ضروری بود.

۲- هیچ گروهی از تولیدکنندگان چنان شرایطی را بر خود حاکم نخواهد ساخت، مگر این

۳- ستم طبقاتی برای رسیدن به مرحله ۴ تکامل تولیدی «ضروری بود اثر (k)».

این نتیجه را مفروضات تأیید می‌کند. فرض ۲ نسبتاً خطا باشد. بنابراین درستی استدلال مسوط است نه درجه درستی مقدمه ۱. درباره ۱ در اینجا قضاوت نخواهد شد ولی نمی‌توانیم مطلقاً مابین که آن مقدمه نقش مرکزی داشت در پایبندی مارکس به تر (k).

ولی مارکس دلائل دیگری داشت برای باور داشتن به اینکه سرمایه‌داری باید بر سوسیالیزم پیشی داشته باشد. تا آنجا که تنها پیش‌فرض‌های کمی سوسیالیزم را بررسی کرده‌اند، مازاد تولیدی سوسه سوسیالیزم همچس شرایط لازم قبلی نیز دارد و آنها نیز به نظر مارکس نیازمند آفریده شدن به وسیله سرمایه‌داری می‌باشند. سرمایه‌داری طبقه کارگر را کلکتیویزه می‌کند و آن را از سلامت ذهنیت «دستانی» و پیشه‌وری بها مساره (۳۰) سرمایه‌داری در طبقه کارگر پیوستی و پراختگی آن ایحاد می‌کند که بدون آن خودگردانی self-government دستگراشیک ضعیف خواهد بود. پیشتر درآمد سرمایه‌داری ضروری است برای فراهم کردن «کارگران کلکتیوی» (۳۱) صدق افزون بر این، تمرکز ثروت در سرمایه‌داری بدین معنا است که اشتراکی کردن وسائل تولید توسط تولیدکنندگان به آسانی تحقق پذیرد است (۳۲). و مساره ما سرمایه‌داری وحدتی را در کارگران بوهود (۳۳) بود که ضروری است برای موفقیت سوسیالیزم.

شرایط کمی و کیفی، هر دو، در تعکر مارکس اهمیت داشتند. وقتی او می‌گوید که دگرگونی سوسیالیستی «تأسی می‌شود از تکامل نیروهای مولد در سرمایه‌داری» و راه‌ها و شیوه‌هایی که از طریق آنها این تکامل روی می‌دهد» (۳۳) می‌تواند مدعی بنیم که راه‌ها و شیوه‌ها شامل کلکتیویزه شدن کار می‌شود، ولی تکامل نیروهای مولد التزام جداگانه‌ای، جایگاه نخستین را دارا است، امکان کوتاه شدن مدت زمان کار در روز برای شرکت کامل در آنچه انگلس «امور عمومی» جامعه می‌توانید، ضروری است علاوه بر التزام اجتماعی شدن کار.

مسئله‌ی ما این بود که چرا وجود طبقات ضروری بوده است یا در هر حال، چرا وجود آنها ضروری است برای ارتقا نیروهای مولد به سطح ۴. این مسئله که امکان بوجود آمدن طبقات در چه حواسی بهفته است، مسئله دیگری است از نظر مادی، امکان بوجود آمدن آنها هسته، در صورتی که به گونه‌ای مازادی از تولید موجود باشد ولی همچنین می‌توان پرسید که وجود آنها از حسه دیگری، چگونه ممکن است؛ چگونه انقیاد طبقه تولیدکننده انجام می‌گیرد و پاداش می‌تواند پاسخ در تنوری آگاهی و روسا بهفته است که در این کتابی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ولی جایگاه عمومی راسته در معناری مارکسی در فصل بعد بررسی خواهد شد. ادامه دارد

برگردان به فارسی از محمود راسخ

پایوس‌ها

رویداد و پدیده‌های «سکولاریستی» تلقی گشتند. در همین معنی واژه «سکولار» از حصار آغار در محدوده مذهب کاتولیک دارای ماری سفی بود، زیرا که زندگی دنیوی در برابر زندگی ربانی دارای ارزش سوز و کسی که به ارزش‌های این دنیا چشم دوخته بود، آخرت خود را نادیده می‌باحت. زیرا که زندگی واقعی و ابدی تازه پس از مرگ و یا بهادر به ملکوت الهی آغار میشود. سایرین کسانی که دارای وجود «سکولاریستی» هستند، عملاً به «زندگی دبی» پشت کرده و در نتیجه راهی به «ملکوت خدا» (۱۲) نخواهند داشت. به دیگر آنکه در مذهب کاتولیک کسی که راهت و یا راهنه میشود، باید مخاطب تزکیه نفس و زندگی روحانی از تمامی لذات دنیوی چشم‌پوشی کند و در همین رابطه حق از رواج ندارد و باید تارک دنیا را برگزید و گوشه‌نشینی اختیار نماید. روشن است که در ضول تاریخ بسیاری از کسانی که گوشیدند در این راه گام نهادند، پس از مدتی دریافته‌اند که ثبات تحلل آنهمه اسباب و محرومیت را ندیده و همین دلیل از رهبری کلیسای کاتولیک خواستار بازگشت به زندگی دنیوی شدند. در همین رابطه نیز در کلیسای کاتولیک به روشی که در نظر آن کسانی که به زندگی روحانی پشت پا رده و سوی زندگی دنیوی تمایل می‌یافتند، روند «سکولار» می‌گفتند و بر اساس اسباب و مدارک، واژه «سکولار» برای نخستین بار در تاریخ دبی از این رابطه مصروف شده است. مابین ترتیب در مذهب کاتولیک «سکولار» تمامی سطوح زندگی دنیوی انسان را در بر می‌گرفت. معنای دیگر زندگی دنیوی بیشتر تحت تأثیر بی‌راهانی است که همه انسانی موهب پیدایش از است. همچون سرما و گرما، گرسنگی و سیری، غریزه جنسی و غیره. بنابراین همه آن تلاش‌هایی که انسان برای ادامه حیات حطم خود انجام میدهد و می‌کوشد بی‌راهی آنرا برآورده سازد، دارای باری «سکولاریستی» هستند و مانع تربیت «سکولار» که زندگی این جهانی را از خود شمع می‌سازد، به برابر نهادند. Antithese زندگی روحانی بدل می‌گردد.

مذهب کاتولیک بر اساس این نظریه انجام یافته است که عیسی مسیح پیش از مصلوب شدن از میان حواریون خود بطوردم ۱۵۱ را به حاشیسی خود برگزید و «بر این صخره کلیسای خود را بنا کرد» (۱۶) بطوروس نیز پیش از مرگ رهبری کلیسای خود را به اسطف کلیسای روم واگذاشت که بعدها به پاپ یعنی پدر معروف شد. مابین ترتیب پاپ حاشیسی بطوروس و او حاشیسی مسیح بر روی زمین است و بهمین دلیل کسی که بعنوان پاپ برگزیده میشود، از خصوصیت «مطاب‌پذیری» برخوردار است و «شسانی» است که باید «گومندان مسیح» را به چپا برد و از آنها در برابر حضرات حفاظت کند.

از هنگامی که مسیحیت در دوران سلطنت کنستانتین در قرن چهارم میلادی به دین رسمی امپراتوری روم بدل گشت، دولت روم خود را ستون تمامی مسیحیان روی زمین دانست و گوشید امپراتوری روم را به امپراتوری جهان مسیحیت بدل سازد و از آن پس همه کشورگشانی‌ها و جنگ‌ها به نام دفاع از شریعت مسیح انجام گرفت. در همین رابطه اسطف کلیسای شهر روم از ویژگی والائی برخوردار بود و رهبری دبی مسیحیتانی را که در قلمرو امپراتوری روم زندگی می‌کردند، نگهدار داشت اما زمانی که امپراتوری روم عرس که مرکز آن شهر روم بود، با آغاز قرن پنجم میلادی مورد حمله اقوام ژرمن قرار گرفت و در پایان آن قرن نابود شد، نخست هرج و مرج تمامی قاره اروپا را فراگرفت و سپس و آنهم به تدریج دولت‌های کوچکی در سراسر اروپا بوجود آمدند که هیچ‌یک از آن مخاطب کوچکی می‌توانست خود را حاشیسی دولت روم مانند که از نظر سیاسی اروپا را متحد ساخته بود مابین ترتیب اتحاد سیاسی اروپا درهم شکست، لیکن این امر به بخش مرکزی کلیسای روم به رهبری پاپ هیچ حده‌ای وارد نساخت و روم همچنان کامون قدرت

کلیسا در آمد.

از سوی دیگر تا زمانی که امپراتوری روم برقرار بود، کلیسای کاتولیک زیر نفوذ قیصر روم قرار داشت. در این دوران یکی از وظایف کلیسای کاتولیک سازده به بی‌عدالتی‌هایی بود که در جامعه وجود داشت. در این دوران هنوز دستگاه دولت بر کلیسا حاکم بود و معنای دیگر نهادهای دنیوی به نهادهای روحانی خلبه داشتند. اما زمانی که این امپراتوری فرو ریخت و حای خود را به دها دولت کوچک و بزرگ داد که رهبران سیاسی آن خود را شستران پاپ می‌نامیدند، روند چیرگی نهاد روحانی بر نهاد دنیوی آغاز گشت و معنای دیگر از آن پس رهبری کلیسای کاتولیک در کشورهای مستقل اروپائی یشتبان شاهان فتودال گردید. اگر در گذشته دهفانانی که بر سر سالیات و عوارض فتودالی کشران حرم شده بود، برای قرار از جنگال تتم از پاپ فتودال به کلسا پناه می‌بردند، اشک این کلیسا خود خورش از دستگاه اشعار و ستم شده بود و همین دلیل نیز مابین اسطف‌هایی که دارای پیشینه اشرفی بودند و رهبری کلیسا را در دست داشتند و از حقوق و سزایای اشرفیت رسیدار در برابر دهفانان دفاع می‌کردند و کشیدنی که مشأ روستائی داشتند و ما ربع و محرومیت‌های دهفانان آشنا بودند، تضادی آشتی ناپذیر بوجود آمد. برین بنیاید که کورش‌های دهفانی تمامی اروپا را فراگرفت و بخشی از کشیشار که جواهر دگرگونی وضعیت موجود به نفع دهفانان تهدیدت بودند، به یشتبانی از این خشتش‌ها با رهبری کلیسای کاتولیک به سازده برخواستند.

مابین ترتیب دوران تازه‌ای از روند «سکولاریزاسیون» آغاز شد و در آلمان جنگ‌های دهفانی همراه است با خشتن اصلاحات دبی مارتن لوتر Martin Luther او با ترجمه تورات و مجبل به زبان آلمانی زمینه را برای فهم مطالب آن کتاب‌ها توسط مردم عادی که به زبان لاتین سلطی می‌داشتند، فراهم آورد و در عین حال علیه دستگاه کلیسای کاتولیک که ثروت اسوهی را در دستار خود متمرکز ساخته بود، فد برافراشت. در آن دوران اسطف‌ها که خود را نماینده پاپ در هر کشوری می‌نامیدند، مخاطب در اختیار داشتن این ثروت اسوه، همچون پادشاهان در ناز و نعمت ستم می‌بردند و از وضعیت سخت و دهشتناکی که روستائیان در آن قرار داشتند، بی‌اطلاع بودند وضعیت زندگی این اسطف‌ها طوری بود که حتی شاهان ایالت‌های کوچک آلمان از آن همه ثروت برخوردار بودند و بهمین دلیل هنگامی که خشتن دهفانی آغاز شد، این خشتن تنها ما سلاح دین مسیح می‌توانست علیه اشرفیت داشته به کلیسای کاتولیک به سازده ترجمه همسر دلیل نیز بخشی از شاهان ایالتی از فرصت سود خسته و به یشتبانی از آشتی لوتر پرآهسته تا توانست بخشی از املاک کلیسا را به تصرف خود در آورد. این امر اما ممکن نبود، مگر آنکه شاهان فتودال می‌توانستند برای مردم

شالوار، حرکت اجتماعی را در هیچ زمینه‌ای شکل ندهد و پیوسته‌های خلوص و سیاسی بر اساس آزاده مردم تعیین میگردند. زیرا جامعه در برابر بیست هشتی که قرار میگیرد، بهتر از هر نهاد دیگری میتواند عکس العمل مطلوب از خود نشان دهد و صورت جامعه را درنگ کند. در این برین روند «سکولاریسم» برانداز را در هر میگرد که در نظر آن دین تدریج نقش اجتماعی خود را از دست میدهد، چه برای خود بگیرد، به همین دلیل نیز دیگر میتواند بخشی محوری از جامعه عمومی اجتماعی جاری کند. با پیدایش سرمایه‌داری ما نظامی روسو هستیم که سرآمد طمع جامعه و خود را درگون میسازد و دین ما گسترش پویایی و تحرک اجتماعی، استعداد تطبیق سریع خود با شرایط تازه را از دست میدهد و به معانی بر سر راه باشد این نظام حل میگرد. اما این روند میتواند تحقق یابد مگر آنکه در روند تولید اجتماعی تحولی شگرف صورت میگیرد و در رابطه با آن اساسی که بر اساس آن ثروت اجتماعی تولید و توزیع میشود، سلطنت و تروگونی پادشاهی میگذشت این روند، مسطور که دیدیم، ما زنده شایسته تولید سرمایه‌داری آغاز شد.

تا آن زمان وسیله عمده تولید زمین بود و کسی که این وسیله را در اختیار داشت، میتواند به دریافت اجاره‌ها از روستاییان. حتی عمده‌ای از ثروت اجتماعی را در دست خود متمرکز سازد تا ترتیب اثری که مالک زمین‌های کشاورزی بودند و روحانی که زمین‌های حاصله کلیسا را در کنترل خود داشتند، بخش قابل توجهی از ثروت اجتماعی را از آن خود میساختند. تاریخ نشان داد که روحانیت و اشرافیت پیگیر و احمق را تشکیل میدادند. از روحانیت تنها فقر بالای آن، یعنی اطفال از ثروت و مکتب دید بهره‌مند بودند و حال آنکه اکثریت روحانیت، یعنی کشیشان که عاقل خود و سازنده بودند، از مناطق روستایی در میان دهقان می‌چیدند و زندگی میگردند. علاوه بر این فقر بالای کلیسا خود را در هیچ سطحی بر روی زمین میدانست و به همین دلیل برای خود مدعی قرض و وام از اشرافیت قائل بود. زیرا که معیبات روحانی را نمایندگی میکرد و از آن جهت اسنادها را «صورت مساحت» مینامیدند و روحانیت هرچند که بخشی از ثروت اجتماعی را در دست خود متمرکز ساخته بود، لیکن خود را رستای میدانست که معیبات را نمایندگی میکرد و به همین دلیل بیست علیه و تربیت و ناگادهای مدعی را در اختیار خود داشت اشراف نیز تا بر اعتبار داشتن قوای نظامی خود در فراسوی مرزهای غامض میدانستند و بر این باور بودند که چون «امیت» مناطق روستایی را تسخیر میکنند. پس باید بخشی از محصول کار روستاییان را دریافت دارند آنها نیز رسته خاصی را تشکیل میدادند که رهبری همان قسری را وظیفه می‌نمودند. خود میدانستند صاف می‌خاستند، بعضی روستاییان و شهرشیران که فایده پایگاه روحانی و اثری بودند. رسته واحدی را تشکیل میدادند که ثروت اجتماعی را تولید میکرد. پس آنکه سهم عمده‌ای از آنرا توانست از آن خود سازد.

پس روند «سکولاریسم» به فرایند گفته میشود که نظری آن جامعه پس از طی مراحل پیچیده تدریج قادر میشود خود را از نظر نظر سازماندهی و نظامی زدگونی اجتماعی از قید و بند اندیشه‌های دینی، عرفانی و غیره بیازد و در پایداری این روند، استفاده پس از روابط اجتماعی کنار گذاشته میشوند و دین به مسئله‌ای خصوصی-فردی بدل میگردد و کلیسا به مثابه یگانه نهادی که میباید میان فرد و خدا رابطه برقرار سازد، حفظ مذهب‌گویی خود را از دست میدهد و از دستگاه دولت کنار گذاشته میشود و مابین تربیت حقایق دین از دولت خلق مییابد.

اندیشه جدایی دین از دولت برای نخستین بار توسط انجمنستان لیبرال مطرح گشت روشنفکران لیبرال دربار روشنگری بدون آنکه صد این باشد شایسته فقر بالای روحانیت بودند که با اشرافیت

کنور بود: جامعه کشنده دیگر پدید میآید. مسیح بر روی زمین نیست. جنبش اصلاح دینی بود که سرآمد پیدایش مذهب پادشاهی (۱۷) گشت. بهرین فرسی بود که جنبش اثری در جامعه داشت. آن به معنی بود که در هر یک از این جنبش‌ها، روح کلیسا را از ثروت کلیسا با اشرافیت متروک به نفع خود مصادف کرد. در تاریخ کلیسای کاتولیک، وضعی که در نظر آن جنبش متعلق به کلیسا به مالکین پادشاهی بود. آنرا «سکولاریسم» نامیدند که آمد.

نمونه روند مصادف از کلیسا در اروپا از قرن شانزدهم میلادی بعد از توراتی که اصلاح خود ظهور کرده بود. آغاز گشت. اثر اصلاحات کبر فرانسه ظهور انجمن در آغاز اثری که تا به امروز به جنگ میرسد و با راه کانی از اصلاحات پس از آن بود. این روند کلیسا تقاضای کمک میگردند و در حالت اوقات کلیسا به آنها پاسخ مثبت میداد. در گاهی نیز این راه تا به امروز به همین مواردی این روبرو میسازد که جامعه‌های گوناگون میگردند بخشی از ثروت کلیسا را از آن خود میسازد. در این زمین گوشه‌های زیادی موهبه مدعی بود. مگر در حین موهبه نیست به کلیسای کاتولیک و شخص پاپ معارضه کلیسا معارضه میشد اما از زمانی که جنبش‌های مذهبی جنبه سیاسی ارائه بخشیدند، آنرا که بر اساس آن اساسی از حرکت ظهور کرده بود، آغاز شد این روند بیشتر از مدینه خلق یافت. سپس جنبه مذهب کاتولیکی خود گرفت.

مسطور که گفته شد پس از جنگ‌های جهانی که در قرن شانزدهم مصادف از این قرار را در هر گرفت، روند مصادف کلیسا شدت یافت. پس از نتیجه اصلاحات دینی بود وحدت کلیسا در هر وقت از راه‌های مختلف این مذهب با همکاری با قدرت‌های سیاسی منطقه‌ای عمده یکدیگر به مبارزه برخاستند و دست ما برآمده بود. این روند در اواخر قرن‌های ۱۸-۱۹ به نقطه اوج خود رسید. حال آنکه در این هشتی که اصلاح کلیسا را به نفع خود است مگردند. پس از آن استا نوروزی بودند. جنگ شدت مابین این دو مذهب را شدت که در حالت سنتی جامع اروپایی را درونی‌های یعنی در حال تکوین بود که ظهور از تراکه لازم برای چنین رسته‌ای برانگیختند. ظهور بود ظهور موهبه دولت در قرن ۱۸ پس از مصادف رسته‌های کلیسای کاتولیک جنبش آنها را به اضمحلال خود داد. پس برای آنکه از درآمد ثابت و خطی خود را از خود بکشند. این اشراف موزال سپرد و آنها پرداخت امرای مدعی را که مصلحت آن نظری قرار داده تعیین شده بود. در برابر دولت موهبه گرفتند این اشراف نیز آن زمین‌ها را به دهقانان به چنان بسیاری حوز دادند و مابین تربیت شدت اشراف روستاییان کردند. شد بعدها پس از آنکه سرمایه‌داری در آغاز قدرت سیاسی را از خود ساخت. آن زمین‌ها به روستاییانی که بر سر آن کار میگردند موهبه شد. مابین تربیت حوز مالکیت روستایی موهبه شد.

چهار دیگر آنکه در نقطه نظر جامعه شناسی «سکولاریسم» به معنی گفته میشود که در نظر آن فرهنگ خاکه بر جامعه که در ابتدا از این مصادف دینی است. تدریج مذهب دینی خود را از دست میدهد. به فرهنگی غیر دینی بدل میگردد و مابین رسته فرهنگ دین بوده به مثابه فرهنگ غالب. اساس عملکرد اجتماعی را مذهب مصادف مگرد. مگر «سکولاریسم» روندی را سوداگر میسازد که در نظر آن نموده مالک اجتماعی تدریج رنگ و بوی دینی خود را از دست داده و جامعه خود را از سنت‌ها و ناگه‌های دینی رها میسازد و میتواند به راحتی (Emancipation) خود را از آن مصادف خلق خودش. به همین این روند دیگر اعتماد دینی روستایی و

بود که رهبر بیشتری را برای کشت و پرورش گیاهانی که فراورده ها فراورده های نادر میباشند جتنی از بیابانهای عمداتی انسان را برآورده سازد. اختصاص دهد خاص ترین انسان ها فعالیت خود زمینه را برای رشد برخی از گیاهان که در طبیعت وجود داشتند فراهم آورد. اما تولید صنعتی همراه انسان تا تغییر و تصرف در طبیعت و ساختن فراورده هایی که موضوع انسان هستند و بخود خود در طبیعت وجود خارجی ندارد. صادرات دیگر تغییر همین موضوع و همبرمایه اصلی این شیوه تولیدی را تشکیل میدهد. برای آنکه این روند بتواند آغاز گردد باید دانش بشری به آنچنان تراکمی میرسد که انسان با بهره گیری از علوم مینواندست همه به یکسانه هایی که در طبیعت وجود داشتند. پس میباید و همه آنکه در میباید که چگونه میبایم عناصر طبیعی را به مصنوعی که میتوانست بیارهای او را ازمد کشته. عمل سازد تا این ترتیب در جامعه سرمایه داری. حربه گرانجی به تنها در زمینه تولید. بلکه در تمامی زمینه های زندگی به غنط غلبه حل گردید و برای رسیدن که میان مشرور و غیرت دینی حکومت و ضرورت تولید که دیگر بر اساس دستاوردهای علوم سازماندهی میباشند. نقدی تشریحی پذیر آشنکار گذشت. زیرا تعالیب دینی در همه زمینه ها دارای همسویی به تشریح علمی است. در ابتدا کلسا گوشتد از بحث در دستاوردهای علمی را که تا ناوهای مذهبی در تعارض قرار دارند نفی کند و تغییر دلیل گالیله (۱۶۱۱) مخالفت شد و مجبور گشتند در برابر «دادگاه دینی» حاور علمی خود را و شاید و انجا کسد که رهبر کرد بسا و به دور خورشید بچرخد اما ذره جیبی رویش در غیر مجال تعارضی با تولید صنعتی را در بر داشت. زیرا از یکسو از شکوفایی علوم طبیعی و نظری خلوق گیری میشد و از سوی دیگر به صعود ساختن دستاوردهای علمی در چهارچوب سارهای مذهبی. علوم خستار استند از رشد حایق العاده برخوردار شوند و در نتیجه تولید تولید صغسی میبوانست. انبساط بخشوش انقلاب و دگرگونی گردد. این ترتیب «سکولاریسم» بیان حرکتی است که لندن دوران سرمایه داری برای میان برداشتن این تعارضی طی کرده است. خلاصه آنکه «سکولاریسم» میگویند علم را از محدود: ناوهای دینی رها سازد و این امر مقذور نیست. مگر آنکه تمامی زمینه های زندگی انسانی از چنگال دگرهای مذهبی رها گردد. آزادی علوم از سارهای دینی در غیر حال همراه است با رهبری حکومت از دین و پیدایش انسان «آزاد»

ادامه دارد

۱. وجود شود به کتاب «مطالعات فرانسه» بر او طرد از آبر میبوی. برده
۲. خزانة کفر تان و همان نجر. انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۰
۳. بر آبر تعالیب برخی از رسولان و به بوز. مقدمه برهان علمی سنج بشر از آنکه همان به پابل خود رسد. از متکون الهی به ریس نر سیکرد. کسای را که بر ۱۹۹۱ میل صبات خود دستارال محوس بوده اند. در سنگند - همراه آثار برای آسان امیزانوی هستند. از صص امدن بشر خود. سنارود به راهی نبشته در زیابت سنج شیکاسه میگویند که م عمل دیگر دوباره ما شده است بر بر آن «الفت اول» نام نهاده اند. مسج شرواکر مؤمن را کار دیگر رنده میگرد تا خواند به قدرت هزار سال از خدایان این جهان که در دوران صبات خود از آن به نفع و سهوی پیشروی کرده بود. بهر دست گردید از این رابطه عنوان به «شکافه بوحای رسول» است. ۱ تا ۲۲ شماره کرد آنگه لسانی قاترلیک و پرویند این تجربه را قبول نمایند. در طول تاریخ خود تا این امیته به شصت شماره کرده اند.
۴. رجوع شود به کتاب «تاریخ جامع اهلان» از آند تا سوز. به مقدمه حل درجه رسته علمی سنج حرکت اشتراکات پیروز. تهران ۱۳۴۸
۵. در رسته الهیای رحیل برای رسته «از مفکوت» از آند را نش ROU استفاده شده است که معنای دیگر آن امیزانوی است. همین دلیل به در سدهای آندانی حکومت منقل را «راش شود» میباشند که پس از او امیزانوی پیشین ما شده بود. آنها از طبیعت خود از امیزانوی فرار شده اند. سخن میگویند که اشاره ای نود به امیزانوی فرار شده ای که سنج علمی در زمین سیراقد برقرار سازد.
۶. پترس Petrus در رست یونانی به معنای «آند» است. آند لقب علمی سنج به سنجی و حواری خود که سندر Simon به داشته اول به به آند. سندر فرود به میسنگوی جا به با سوزا Iona در فرود یا زادین که امیزانوی Andreas نام داشت. به مسج پیوست از پیرو او شد. آنکه از او جنگجویی که سوزان برای دستگیری سنج آمده بودند. به انکار صغسی پرداختند. لکن پس از مصفونت شدن سنج همراه او بر انکار از فرار خود

فصلنامه گشته و راه را بسوی هرگونه دگرگونی مسالمت آمیز شمولیت اجتماعی همه جوان ۱۹۰۰ شمایلین بورژوازی تازه به دوران رسیده که از صنایع شهروندی خویش دفاع میکرد. برای آنکه بتواند برآمعی را که در محدود. شایست تولیدی سودانی م سر راه آشد و موجود بودند. از میان برآورد. محدود بود تا تنها عملی اشراق سودان. بلکه سازمان خلیه قشر سالتی کلیسای کاتولیک نیز که بخاطر در احسان داشتن رهبرهای رزاعی. با هرگونه تغییر در روابط خندعوی سنی مخالفت میکرد. به شماره هرگز. در برخی از کشورهای همچون فرانسه سنارو با روحانیت دارای اشکال خویش و خسر بود و در برخی دیگر از کشورهای همچون امریکا. چون روحانیت از یکسو داشته به شاخه های گوناگون مسیحیت بود و از سوی دیگر بخاطر مهاجرت به آن قوه نیروی تازه وارد را تشکیل میداد که محور در سبب طلای و احیای کشورهای که تازه بریده می آمدند. جدب شده بود. در نتیجه بخاطر فقدان پایگاه سیاسی و اقتصادی خویش. از همان آغاز خود را از سیاست کنار کشید. همین دلیل نیز توانست از خشم بورژوازی که تازه بدان سرانبر پا نهاده و در صفا بود با دست آوردن استقلال سیاسی از اروپا رسته را جری آشد حوجه بیشتر خویش فراهم آورد. در انسان ماند

به توفقه به آنچه گفته شد. در جامعه شناختی دینی روند «سکولاریسم» همراه است با روند صنعتی شدن حوامع اروپایی. صادرات دیگر فلکتر و سبب «سکولاریسم» همراه با پیدایش سرمایه داری آمده شد و در سرمایه داری که سرمایه داری ماند برای ادامه حیات خود پوسه نظام سودانی در رهم میسنگند. این زمینه به شکوفایی خود رسیده و به حوض انقلاب کبیر فرتمه بدل گردید که بر اساس آن سرانعام خدای دین از دولت تحقق اجتماعی یافت. همین دلیل نظریه جامعه شناختی دینی از این اصل گرفته میگرد که روند «سکولاریسم» قابل برگشت نیست و مسوان به دوری برگشته که در دولت محور بهد آمیخته و روحانیت در خاکست سیاسی جامعه دارای نقش کلیدی بود البته برخی از جامعه شناسان دیگر که از سستی این نظریه را مورد تردید قرار میدهند و بر این باورند که بحران شایست سرمایه داری سب شده است تا آندها برای ازمد بیابانهای روحی. دانی خود دیگر. به مذهب گریش باشد و در همین رابطه ما به سوی مذهب در تنظیم زندگی اجتماعی غشی تعبیر کننده قابل شد. دیگر آنکه تعامل به بیرون آمدن از سر سستی روحی. دانی سبب شده است تا آسان های حوامع پیشرفته سرمایه داری به مذهب جدید گریش باشد و همین دلیل سوز. میبوان به مذهب موجوده که در غیر مطرح ساختن اعتقادات دینی خویش. هریکه به امپراتوری اقتصادی عظیمی تبدیل گشته اند. و از طریق قدرت مانی خود میگویند در روند زندگی اجتماعی تاثیر گذارند و هواداران و مؤسسی خود را به سونی گریش دهند که مذهب دینی شان آبر مقظوب و برای خوشحالی سوز بشر مفید میباشد.

دیدیم که روند «سکولاریسم» چیزی نیست مگر روند غیردینی شدن حکومت تا زمانی که شایست تولیدی سرمایه داری در نظر حوامع فئودالی اروپا حواصه برده بود. حکومت ها مشرور و غیرت خود را از کلسای کاتولیک میگویند و همین دلیل نیز موظفه بودند جامعه را بر اساسی که این شریعت توصیه میکرد. سر و سامان دهد و همین دلیل حکومت ها میبایست عملکرد خود را با اصول و احکام دیانت صیح سازگار میباشند اما ما پیدایش شیوه تولید سرمایه داری دانستیم به نقش علوم طبیعی در روند تولید افزوده شد میباید که در حوامع ساقبل سرمایه داری رهبر عامل اصلی و کشاورز شیوه اساسی تولید بود. در این سندات آسان میگویند چ کار و فعالیت خود آنچه را که در طبیعت وجود داشت. باز تولید کند. اگر تعارضی در طبیعت میگرد. این امر تنها موقوف بر آن

کلی دهر آدمی قابل فهم است. بلکه هر عکس ریشه در مناسبات مادی زندگی دارد. «انکبه از نگارنده» بازی، فعلاً به گذشته مارکس کاری نداریم. سیمو ادعای «نیو چه پرسش‌هایی را مطرح می‌سازد» و «تئو چه معنی است که افلاطون» از سر جنگ و ستیز نظری و لفظی با فروزانگانی چور سوئیست‌ها است که «سیاست» را اختراع می‌کند. «اوین پرسشی که در اینجا می‌تواند مطرح شود این است که چرا در آن روز که گوید پیش از اختراع سیاست توسط افلاطون بر اساس خودگردانی محبوس و مظلوم و تئو اداره می‌شد عینال افلاطون و سوئیست‌ها به ناگهان جنگ و ستیز بطوری اتفاق می‌افتد؟ آیا این جنگ و ستیز دلایل اقتصادی و اجتماعی دارد؟» یا «تئو آن یقات شخصیت افلاطون و سوئیست‌ها بود؟ یا «تئو دیگری؟ اساساً این پرسش چیزی است که «تئو از کج می‌داند» چه چیزی او را به این استنتاج رسانده است که افلاطون با سوئیست‌ها در جنگ و ستیز بوده است؟

اگر دستخوش افکار شده باشد، آن چه تا کنون از نوشته‌های «تئو» دربروی پیدا، تفکر او دستگیر می‌شده این است که او یک شکاک فلسفی است که دربروی استعداد آدمی در شناخت واقعیت شک دارد. به همین دلیل او معمولاً از حدیبه «چنانچه ظنمید» نظری تا شناخت از موقعی تا وضعی یا «شرط مادی» «درباره‌ای درست» حکمی یا فرار نمی‌گذارد. حال می‌داند چه شده است که دربروی افلاطون «نگوین بخت» و نظرات او دربروی سیاست به ناگهان حکم قطعی صادر می‌کند. و از این هم فراتر می‌رود و سنی انگیزه‌ای هم برای او در پرداختن نظریه‌اش درباره‌ی سیاست قابل می‌شود: جنگ و ستیز نظری تا سیاست‌ها!!!!

حال چنانچه بپذیریم که انگیزه‌ی افلاطون در پرداخت نظریه‌اش درباره‌ی سیاست فقط جنگ و ستیز یا سوئیست‌ها بوده است چگونه می‌توان از این حکم این موضوع را توضیح داد که اختراع نظریه‌ای که «تئو» دلیل آن جنگ و ستیز تا سوئیست‌ها بوده و با واقعیت‌های اجتماعی آن زمان بی‌بندی نداشته است؟ نه تنها در آن زمان طرفدار پیدا نمی‌کند و به صورت نظریه‌ی غالب در می‌آید. بلکه تأثیر نظریات اختراعی او تا مدت‌ها بعد از آن که فرای آن حوامع و متفکران فلاسفه‌ی معدن بیز تحت تأثیر آن قرار دارند و آن نظرات اختراعی را به عنوان توضیح واقعیت می‌پذیرند نه هر ترتیب، نقش تعیین‌کننده‌ی این تئوری در زندگی نظری و عملی ازمیه پیدا می‌کند و چنان متفکر مستقلی چور مارکس بر که از هگل تأثیر پذیرفته که او نیز از «تئو» بزرگ خود از سیاست تحت تأثیر الفانادات افلاطون است، به این نتیجه می‌رسد که سیاست نباید به روسای جامعه تعلق داشته باشد که سیاست واقعی اجتماعی محتوای آن را در هر دوره‌ای تعیین می‌کند.

وضع چیزی است تا بالاخره «تئو» به این کشف تاریخی مایل می‌گردد که سیاست فقط یک اختراع نظری یک فرد به نیست بوده که بر ریشه‌ی جنگ و ستیز نظری به وجود آمده است!!!!

معنای این گفته‌ی «تئو» این است که اگر افلاطون اساساً تئو نیافته بود یا اگر سوئیست‌ها، با چه می‌داند کسان دیگری، از او را تحریک نمی‌کردند تا او را تا مدت‌ها بعد از آنکه پیدا تا از سر جنگ و ستیز و در مناقشه با آنان، شدید و عمیقاً و صرف اختراع نظریه‌ای کند. وضع جهان امروز ما چیزی دیگری می‌سوزد. و از جمله چه با امروز، ما گرفتار جمهوری اسلامی می‌شویم.

در سایر افلاطون، «تئو» سوئیست‌ها و به طور مشخص پروتاکوراس را قرار می‌دهد در زمان سرگ پروتاکوراس (۲۱۱-۲۸۵ ق.م.ا. افلاطون ۳۲۷-۳۲۷ ق.م.ا) خوانی است ۱۹۶ ساله بنابراین نظرات پروتاکوراس در زمانی که افلاطون مشغول فراگرفتن فلسفه و علوم زمان خود است میان فلسفه‌ی آن‌ها مطرح است پروتاکوراس تابعی داشته است و از فلسفه یکی از سیاست‌ها

و بعدالتی شده است؟ شاید نیست و در دیدگاه فلسفی ایده‌آلیستی به «تئو» هر حساب می‌آید زیرا ایده‌آلیست‌ها از سر جنگ و ستیز تا مثلاً «مارکسیست‌ها» نیست که از چنان نظریه‌ی را اختراع می‌کنند بلکه آنان بر این باورند که در جهان حقیقت یا حقایقی وجود دارد که شناختنی است و نظرات ایده‌آلیستی آنان بی‌بسی است از شناخت این حقیقت تا حقایق در حالی که «تئو» بر این نظر است که افلاطون نظرات خود را درباره‌ی سیاست و سره سیاسی «از سر جنگ و ستیز اختراع» کرده است. معنای این گفته این است که افلاطون می‌داند است که حق تا طرف مقابل یعنی «فروزانگان» سوئیست‌ها است و در واقع از نظر نظری در توضیح واقعیت تا آنان هم نظر بوده است. ولی به «تئو» معلوم که «تئو» نیز در روش شدن آنها کنکری به مواجده می‌کند. با فروزانگان سوئیست‌ها، کج می‌شود و «از سر جنگ و ستیز» تا آنان می‌شاید. و عمر خود را صرف «اختراع» نظامی فلسفی می‌کند که یکی از به نفوذترین مکاتبات فلسفی می‌شود که اثرات آن هنوز بر ما جنگ است و حتی خود «تئو» نیز تا پیش از طرح پرسش‌های اساسی برایش در رابطه با عدالت‌پاسی شکست‌هایی تا کنونی متحیران و عجزهای اجتماعی که آزادی بشر را هدف خود قرار داده بوده‌اند و تا بی‌زور به این که «تئو» استالین و «خان» و دیگران بسیاری نیز تنها معلول‌هایی از جمله اساسی یعنی نظرات اختراعی افلاطون درباره‌ی سیاست و سره سیاسی بوده‌اند خود به تحت تأثیر از نظرات قرار داشته و تاکنون به برآه می‌رفته است!!!

این حکم که سرزی تا شروع افلاطون فقط به سه لحظه‌ی ما سوئیست‌ها، از سر ستیز و جنگ با آنان سیاست و سره سیاسی را اختراع کرده و ستیزت را برای «تئو» به برآه سوق داده است، نه تنها به خودی خود شکست‌انگیز است، بلکه شکست‌ناپذیرتر از آن است که این حکم از قلم شخصی جاری می‌شود که خود را از نظر نظری برجامسته از مارکس می‌داند. زیرا هرچند از نظریات و تئوری‌های مارکس تا کنون برآشت و تعبیر و تفسیرهای متفاوت و جدا گاه است و تغییر و متغیبات عرضه شده است. ولی هستی حضور و استفاده مارکس درباره‌ی یک موضوع اتفاق نظر دارند و از نگرش مادی مارکس به تاریخ است مارکس در مقدمه‌ی مشهوری که به «مقدمه بر اقتصاد سیاسی» در ۱۸۵۹ می‌نویسد: «چگونه‌ای مارکس مادی خود را به تاریخ ما وضوح تمام به گونه‌ای که کمتر از ستیز نوشته‌هایش حتی تعبیر و تفسیری مافی می‌گذارد» سنی گوید چنان می‌دارد:

«ادامینار در تولید زندگی اجتماعی‌شان وارد مناسبات معینی می‌شوند که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده‌ی آنان است. مناسبات تولیدی‌ای که تا سرحدی معینی از رشد نیروهای مادی تولید سازگار است مجموعه‌ی این مناسبات ساختار اقتصاد حاصه را تشکیل می‌دهد. پابندی واقعی که بر روی آن مناسبات قضایی و سیاسی مالا می‌رود، که آگاهی اجتماعی معینی تا آن در انطاق است» انکبه از نگارنده

من به هیچ وجه نمی‌خواهم بگویم که چون مارکس چنین گفته پس حقیقت همان است که او گفته است تعداد کسانی که نگرش مادی مارکس به تاریخ را نادرست دانسته و می‌داند کم نبوده و نیست ولی شخصی که خود را از نظر نظری برجامسته از مارکس می‌داند نمی‌تواند ادعا کند که سیاست در هر دوران معین تاریخی انعکاس شرایط واقعی حاکم بر تولید مادی بوده بلکه بطور مستقل وجود آن شرایط، ساخته‌ی تصورات و ذهنیات افراد است البته ادعای «تئو» یک برهه از این گفته نیز بالاتر می‌رود. زیرا او مدعی است که سیاست در کلیت آن «اختراع» فقط یک فرد است، افلاطون مارکس در همان مقدمه اظهار می‌دارد که:

«تئو» می‌گوید که این نتیجه انجامید که مناسبات حقوقی هم چون شکل دولت به از نفس خود آن‌ها و نه از به اصطلاح تکامل

چاره‌ای ندارد جز این که ابتدا سیاست واقعاً موجود و از واقعیت‌های مادی و عینی جامعه‌ی طبقاتی محرز شده و سپس وجود آن را فقط نه ذهنی نیست، دهد و آن هم فقط به ذهن یک فرد افلاطون. که آن را «اختراع» کرده است تا بتواند در کار بعضی آن را مجدداً از طریق ذهن نقلی کند. زیرا اگر سیاست خود مروج بر وجود دولت است و دولت نیز پدیدمانی است ضروری در جامعه‌ی طبقاتی و طبقات را نیز تا زمانی که تاریخاً شرایط مادی و عینی تولید برای دمال آنها فراهم نیامده است نمی‌توان به طور دلخواه و به دلایل اخلاقی به صدور استوری خلعتا کرده. پس سیاست واقعاً موجود را نیز نمی‌توان به طور دلخواه نقلی کرد.

ادامه دارد

جنبش ملی در قالب ...

خواهان استبداد در حال ریزش!

حسنتان مدت‌هاست که پشتیبانی توده‌ای را ندارند و فقط - توجیهات واپس‌گرایانه خود را تعریف می‌کنید. جناح استبداد خود را حتی بی‌اسم و القه معوضمان می‌گذارید و تا استدلال این‌که مردم مسلمانند، آنها را منگنه مسلمانان که از آنها حمایت کنند این در حالی است که مردم ممالک را به عنوان ولی لقبه و مروج مدعی پذیرفته‌اند و به آن بعنوان رهبر سیاسی آن مسئولیتی بزرگوار است. دیگر سردمداران روحانی نیز وضعیت بهتری ندارند. در چهارسال گذشته جناح استبداد گر چه بسیار نهادند کرده اما از هرگونه عمل شتاب رده بر پس از قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای اجتناب ورزیده است و هنوز خود را از شرایطی نمی‌بیند که تعرض شدیدی ستاید و از این جهت هر روز وضعیت بدتر می‌شود و از جناح راست ریزش ادامه دارد، حتی در درون تشکیلاتی که چون محور هاب متولفه است و در این رابطه از حدود ۲۷ تشکیلات خود برود می‌نویسد. بعضی جدایی از هبات متولفه سر داده شده است تا نگاهی کوتاه به آرایش نیروهای «اصلاح طلب» و مستبدان میلی رده می‌توان فهمید که حیات متولفه روز بروز در امری بیشتری گرفتار میشود بیشترین گدازه‌های حوشام و دوریده در ریشه رورامه نگاری، استادان دانشگاه، حقوقدانان، دانشمندان و همه در صف هوخواهان اصلاحات هستند. پس از نظرات برای فردورها و سردمداران محمد صحرایی و محمدجعفر یونس، حسنتان برای مدت کوتاهی دست و پای خود را گم کردند و در حاشی بعضی که در ۱۸ تیر توسط دانشمندان شروع پیوست حشا جامعه‌ای انگار عقب نشینی کرد و فقط پس از چند روز و تا طبعان به اینکه دانشمندان با کوشش اصلاح طلبان از پیوند نا عزمه بازمانده نحر خود را تغییر داد و تند شد.

سردمداران دوم خرداد در گردش به راست!

ارجاس دیگر ما در آشناه خردا:امه تا جرحش نراست توریس‌های دوم خرداد و بعضی تصمیمی دانسته به این جناح روبرو هستیم. برای سوره آیت الله اردبیلی طی حسابی مشروعبیت رژیم را حارج از اراده جمعی و خارج از آراء مردم دانست.^{۱۱} با این گفته حجابیان که «ما، می‌گوییم آقای حاشی بیست میلیون رای دارد، بیست میلیون بیست میلیون می‌کند پس آن هفت هشت میلیون چو؟ بالاخره آنها هم سکه این سرزمین و عضوین جامعه هستند. پس آنها را هم باید سوار قطار اصلاحات کرد.»^{۱۲} بیانگر یک گردش به راست کامل است چیس استنادی از اصلاحات توسط حجابیان توریسین دولتی مرحلانه ظاهر آن به معنای متحد کردن همه رای کردن آن‌ها با اصلاحات - یکد پارچه کردن مردم نیست بلکه به معنای معوق گذاشتن «اصلاحات» برای

عنوان «سیاست» داشته است پس پیش از افلاطون نیز چیزی به نام سیاست نزد انسان وجود داشته است و وثیق نیز این موضوع را قبول دارد زیرا در شماره ۲۵ از طرحی نو می‌نویسد:

«ما همان تصور که تشریح کردیم، این نظرات و مواضع پروناگوراسی در مخطوطی مغایل دیدگاه فلسفی افلاطون و بطور کلی سببی آیه پیشی غایت سستی از مفهوم سیاست و کار سیاسی قرار می‌گیرد. افلاطون در صدمیت با نظرات سوسیستی است که نظام فلسفی سیاسی خود را به مثابه اثرباتیوی در مغایل آن موجود می‌آورد.» انگیزه از نگارنده!

پس بر تصور که پیدا است و وثیق خود ادعا دارد «سیاست» و در سببه مفهوم آن می‌توانسته اختراعی افلاطون باشد پیش از او هم وجود داشته است. زیرا وثیق نظرات و مواضع پروناگوراسی را مواضع و نظراتی می‌داند در مغایل پیشی سستی از مفهوم سیاست و کار سیاسی و طبیعتاً است که آنچه به صورت سبب درآمده ماستی است که چند مباحثی وجود داشته بود، باشد گذشته از این تصور سببگسی که افلاطون «از سر جنگ و ستیز با سوسیست‌ها» سیاست را «اختراع» می‌کند پروناگوراسی در گذشته است، می‌توان ادعا کرد که «نظرات و مواضع پروناگوراسی در مخطوطی مغایل دیدگاه فلسفی افلاطون» قرار دارد. مگر آن که بپذیریم افلاطون از کودکی مواضع و نظرات خود را درباره‌ی سیاست تدوین کرده است، ولی عکس آن درست است. بعضی نظرات و مواضع افلاطون است که در مغایل نظرات سوسیست‌ها و پروناگوراسی قرار دارد و تا آنجا که پروناگوراسی «عنوان یکی از تألیفات اساسی افلاطون است که در رد سوسیستیان نگاشته و موضوعی که در آن بررسی شده پس است که آیا قضیبت امر حقیقی است؟

هرچند در بحث وثیق «سیاست» که افلاطون «از سر جنگ و ستیز با سوسیست‌ها» را اختراع کرده و با این اختراع روشنی در سبب سبب ساخته. موضوع اصلی است. ولی او در هیچ حدیثی نوشته‌های تألیفاتی‌اش به خود به ما می‌گوید که معنای خود مفهوم سیاست چیست و به تعریفی از افلاطون ارایه می‌دهد از سببه درباره‌ی سیاست و سرد سیاسی و نظرات افلاطون و پروناگوراسی در این باره زیاد سخن می‌گوید. ولی ما را در این باره که خود سیاست چیست در ابهام می‌گذارد زیرا چنانکه هنگام می‌داند، علاوه بر نظرات افلاطون و پروناگوراسی درباره‌ی سیاست، نظرات و سوری‌های بسیار دیگری نیز در باره‌ی آن پیش می‌آید. افلاطون وجود داشته و داده وثیق خود این قضیبت را می‌پذیرد زیرا خود می‌گوید که دیدگاه افلاطون بیشتر دیدگاه سستی از مفهوم سیاست و کار سیاسی است که گویا در برابر آن نظرات سوسیستیان قرار دارد که مطلقاً باید آن را نظر و مسدودی مدبر سیاسی نامید بنابراین اگر «فلسفه سیاسی» افلاطون شامل به مفهوم سستی از سیاست دارد، و این بطریق است که وثیق بیان می‌دارد، پس این ادعایی او که سیاست «اختراع» افلاطون است نه کلی می‌تواند است.

بسیار برتیب. افلاطون به مخرج و نه بیان‌گذار سیاسی و سرد سیاسی است هم سیاست و هم سرد سیاسی پیش از او در حوامع طبقاتی و از جمله آنرا ماستان وجود داشته است زیرا در جامعه‌ی طبقاتی سیاست چیزی نیست مگر مبارزه‌ی طبقاتی و قشرهای اجتماعی برای کنترل مستقیم قدرت حکومتی یا تأثیر گذاشتن بر آن به منظور تأمین منافع خویش به عبارت دیگر سیاست شکلی است از مبارزات اجتماعی و جامعه‌ی طبقاتی حال اگر این برداشت از جوهر سیاست درست باشد. در این صورت سیاست مروج است بر وجود طبقات و در نتیجه دولت، و نه بر مادی که طبقات دولت وجود دارد هم سیاست و هم مردان سیاسی وجود خواهد داشت. وثیق که معتقد بوده‌ی خود که این سیاسی در جامعه‌ی طبقاتی است و بر این مارج است که می‌تواند از جامعه‌ی سبب شده به طبقات در سطح سیاسی خودگردانی را حاکم کرد.

کارشناسان اقتصادی و احصای داخلی و همچنین بر وجود یک طبقه متوسط تحصیلکرده اطمینان کرد که در امر سیاست ساز تشکیل جامعه آینده حساس است و این که این طبقه به هر طریق صهر خود را در تاریخ معاصر خواهد گویید نیز نفعی نظر دارند چرا که ساختن جامعه جوانتر نیست اما ناگهان نظام جدید جمهوری - چهارم - را به این نتیجه می‌رسد که تغییر در قانون اساسی آرزوی همه به صورت دیگر اصلاح پیشنهادی در این سال بوده و در حفظ وضع موجود به توافق می‌رسد و امید که دستورالعملی برای اصلاح اساسی در موردی و غیرمحدود بگذرد و تعیین بدنه سردمداران به دفع مستعدان علمی-تخصصی می‌گردد اگر خواست حاکمی و مجاریان - رگتیمی - قضای سیاسی و ایضا قضای بار بود - سابقین از مقابل مسئولان علمی-تخصصی در غیر این صورت حتماً حدیثگاهان علمی-تخصصی همه فاصله نهاد اساسی ها صورت چشمه‌شناسانی شده و موکراسی صرفی بودند سعید امینی گفته بود: «چون اهداف ما متفاوت است پس داریم و از گزارش‌هایی که به مقام معظم رهبری از ریاست جمهوری می‌دهیم که مگر قضای در سیاسی در مسکنه وجود داشته باشد آن وقت توسعه معنی می‌دهد یعنی توسعه اقتصادی بدون قضای بار سیاسی معنا می‌دهد» ۱۳۱؛ ولی امروز از نگاه گفتمان که در خارج از کشور در برپایی تشکیل شد سردمداران احصای مطرح کردند و اصلاح طلبان را که نهیج وجه می‌تواند استفاده از آنها چسباند به زبانی می‌اندازد، خاصه مهرانگیر کرد... متفکر و صابری را که سخت‌بینان است به مریه شرکت در این گفتمان به چهارسال زندان محکوم می‌گردد، تاج راهه «بیر گشور» علمی محاکمه می‌گردد، خنا شریف کبیر که سکه شرفه تنورنگ مدعی است بر همه به تعظیم می‌کشاید و حاکمی را که هیچ نمی‌گوید و کشاکش دور از چشم صرود به راه است و چانه‌باز امام می‌دهد. دور است آن زمانی که فداوسی صرفی‌سوی حاکمی، سیر به محاکمه فر خواند، حکم آنکه حاکمی به سارتن بشری بر بدعه که در این قضای حاکمی دیگر نقش برهنر خواهد داشت محش بزرگ تحولات ایران که با تمام جهل حاکمی بران و خواست‌های سرخوت شده انقلاب ۵۷ است در فضا یک ایرویسور داخلی نظام محدود می‌شود و این امکان پذیر نیست و رسانه دوم خرداد بر میان اصلاح‌گرایان و مستعدان روشی است و این برای حاکمی حوس غافلند نمی‌تواند باشد. حضور گسترده مردم در انتخابات سیر شده حاکمی برای اصلاح‌گرایان دولتی نیست و دلیل بر سیاسی توان جامعه است این خواست آزادی - امنیت و عدالت اجتماعی هستند و از اصلاح طلبان خواستار اقدامی عقلی می‌باشد مشکل بر همین اصلاح طلبی در چارچوب حقوقی نظام یعنی قانون اساسی است و آن چه تغییر کند اصلاحات از راه دیگر درست است در غیر این صورت حاکمی معیارگونه عقلی راه را بار خواهد کرد.

پایان

۱- جامعه علمی، ربه ۶ شماره پانزدهم ۱۷، ص ۲۷۸
 ۲- پيام امروز، شماره ۲۹، ص ۲۷۸
 ۳- ربه ۳۵۳ گزارش لفظی حاکمی حوی راهه از سیر معاصر معاصر
 ۴- اشکاء ص ۱۳۵۷

یک پادشاه شدن حکومتی است که در حال انتقال است گشت که بدنه در صورت صحت و قبول هست، هشت میلیون رانی ادعایی به سبب حکومتی که میلیون‌ها حقوق بگیر دارد از چه فساد رانی است؛ در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا به هشت میلیون رانی در این مدت چهار سال پس از همه‌گشاکری آیا شت شده است؟ دیگر آنکه محسوس است «اصلاحات» چیست که هشت میلیون به شرح آن قرار می‌گیرد؟ تا این اصلاحات بحر حق از این پس صدمه، خاصه نسبت و بی‌بوده و بی‌بصیرت است. اصلاحات در سر استا نیست که اصلاحات است. چهارم - و خاصه و بهر آن سونی بنگر چیر را فرغوش می‌گردد گنجی در گفتمان برپایی حاکمی در مقابل فراطیون چپ گشت: «موکراسی حقوق انسان‌ها را موکرات است و عدل بنگر موکرات» بعد از موکراسی مجال شد موکراسی منکی به آدمیان حاکمی است قدری که حاضر نیستند صافی صلحان خود را شوی و کسی که حاضر به گفتگو نیست. موکرات نیست «این نظیر روزگار است که این حلقه گنجی اکنون ازسوز حریفان دولتی اصلاحات و موکراسی حاکمی پیدا می‌کند عدم ساز عقیب «اصلاح‌گرای» این به موکراسی و از جمله خود حاکمی از اشکال‌های حاکمی است.

آنها و مردم رفسنجانی دست آورد حاکمی با خطای دوم خرداد

آنها و مردم رفسنجانی - اصلاً زدهای صفت سردمدار است که ملکی از چهره‌های حاکمی به ست است که بخش کلیدی در ایجاد بحران‌ها و سرکوت از ادعاهای داشت مریوزانی خود او را به حاکمی است کشانیده اما حاکمی از اصلاح طلبان دولتی به اشکال شغوف که گویا سرودن کرده است و از قدر معلوم به ساحت این رفسنجانی سویی برآ داشته شده است و خاندان آنکه حاکمی برپای خود خارج از کشور همه از همراهی می‌گردد و این پیش از همه از جمله دور آنها به موکراسی حاکمی می‌شود. موکراسی یک پاش است و همه منابع این زودتر از پیشاپیش متحصص و معلوم نیست اگر هر پیشاپیش باشد که منابع یک رانی گیری به طه سر است و به سبب پیروزی حال تر بدعه و پس از آنکه شش نخست فرود برآورده که موکراسی نیست گنجی با اصول موکراسی حاکمی است رفسنجانی، غایب‌نام سرفیوشی که در قتل‌ها و سرکوت و فحایع ساری دست داشته حاکمی که تا حکم و جبهه به سیاست‌های خارجی ساخت و پاحت کرده در اشکال حاکمی شده تا بهایند پیروزی و ولادت یا به عدلی انتعانات گذاشت و در جریان حاکمی برپایی و گاروا، موکراسیگ برآمده‌ها افتاد، گردید و طرد شد پس خردش از کارزارهای موکراسیگ غیرمسلطه است و هیچ نس جز رفسنجانی قابل ملامت است همرايان این نهمه‌ها سیر موکرات می‌تواند باشد بلکه آنها در طبیعت مصلحت‌گرایی است که مواهات فرمانی کردن موکراسی و برده‌سالاری در پای این رفسنجانی و به شمول دادن خواست‌های حق مردم در سطح این متنوع به آن واپس‌گرا هستند. در این گزارش پیشاپیش اصلاحات مانند دانشجویان و رورامه‌نگاران، مانند گسر گنجی، عمادالدین صافی، ری‌امادانی، بهود و زبونی می‌تواند و پناه مانند و حاکمی حاکمی «اصلاحات» توانست به کمک این رفسنجانی در شد.

چهارمیان هشده است که پس از چهار سال به گفتار مشرکی به معادلات اصلاحات دست یافته است در حالی که طرف مقابل برپای است از قانون سخن می‌گوید وانی برای سیر برآمده استناد به مواز قانونی صبح در اول و اول و چافوگشای زمان شاه می‌گردد این گفتار مشرکی از قانون نیست این صفا کردن قانون است.

برای ادامه انتشار «طرحی نو» نیازمند کمک‌های مالی شما هستیم

دهن کجی به روند ...

آنها مزوی را به نخست‌وزیری اسرائیل برگزیدند که پس از اشغال نبروت در سال ۱۹۸۲ به ملازمه‌های مسیحی ثشان امکان داد تا در اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در شتیلا Schatila و صبرا Sabra حمام خور راه نندازند و چندین هزار مرد و زن و کودک بی‌دفاع فلسطینی را قتل‌عام کنند. شارون با دیدار ماه سپتامبر خود از مسجد الأقصى دیگر بار زمینه را برای جنس اعتراضی انتقامه هوار ساخت که طی آن تا کنون بیش از ۲۰۰ فلسطینی به دست سربازان اسرائیلی کشته شده‌اند، بیش از ۱۶ هزار تن مجروح گردیده‌اند و مردم و حکومت خودمختار فلسطین متحمل بیش از ۳ میلیارد دلار خسارت مالی گشته‌اند.

روشن است که با نوس پیاپی در روندی که مردم اسرائیل برای دستیابی به «صلح» با فلسطینیان کسی را به نخست‌وزیری برگزیدند که دشمن قسم خورده صلح است، آنهم باید دلیل ساده که شارون همچون بسیاری از یهودان ارتدوکس بر این مایه است که مناطق اشغالی جزئی از «سرزمین مقدس» قوم یهود میباشد که جدا آنرا به این قوم وعده داده است و سایرین غفشتی از سرزمین‌های اشغالی به مفهوم سرپیچی از اراده الهی است. بهین دلیل یهودان ارتدوکس خواهان اخراج تمامی فلسطینیان از «سرزمین مقدس» خویش هستند. اما شارون که یک ژنرال «سیاستدار» است و میدان که در درازمدت اسرائیل بدون پشتیبانی دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری نمیتواند در منطقه دوام آورد و افکار عمومی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری حاضر به پذیرش سیاست اخراج فلسطینیان نیست، در پی استقرار «حکومت ائتلاف ملی» است تا بتواند به مسلمانان جهان، به رهبران کشورهای عرب و به چند میلیون فلسطینی بفوراند که برای دستیابی به صلح پایدار باید «ارواح حوات‌های «واقع‌پسانه» باشند. واقع‌گراشی، یعنی پذیرفتن خواست‌های دولت اسرائیل از سوی فلسطینیان، اعراب و مسلمانان میسر می‌آید، اورشلیم بصورت یکپارچه باقی ماند و به «پایتخت ابدی» اسرائیل بدل گردد. یعنی صمیمه ساختن ۲۰ درصد دیگر از مناطق اشغالی که ارتش اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ تصرف کرده به سرزمین اسرائیل، یعنی پذیرش شهرک‌های یهودی نشین در مناطق فلسطینی به مثابه بخشی از سرزمین اسرائیل، یعنی در اختیار گذاردن حریم دریائی و هوائی حکومت خودمختار فلسطین در اختیار ارتش اسرائیل، یعنی پذیرش تحقق حکومتی در فلسطین که بطور کامل تحت قیمومیت اسرائیل باشد، یعنی چشم‌پوشی چهار میلیون آواره فلسطینی از حق بازگشت به سرزمینی که از آن رانده شدند و

این است «سیاست واقع‌پسانه» شارون و راست‌گرایان افراطی در اسرائیل. در این زمینه بین شارون و باراک هیچ فرقی نیست، هر چند که این یک عضو حزب راستی و افراطی لیکود است و آن دیگری خود را رهبر حزب کارگر میدانند که حزبی «سوسیال دمکرات» و عضو پس‌المثل سوسیالیستی است. این دو ژنرال «سیاستدار» می‌بخشند تا سکاربرد خشمونت علیه مردم بی‌دفاع فلسطین، علیه کودکانی که در شرایط اشغال نظامی سرزمین فلسطین پا به جهان گذاشته‌اند و با تحقیر و توهین سربازان اسرائیلی بزرگ شده‌اند، عیبتواند «مشکل فلسطین» را حل کند آنها بر این مایه است که اراده مردمی را که خواهان بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت خویش هستند، عیبتوان با گلوله و موشک و راکت درهم شکست.

پارادوکسی و معینت کمونی‌زسانی بیشتر آشکار میشود که سرزمین اکثریت رأی‌دهندگان اسرائیلی کسی را به نخست‌وزیری برگزیدند که در تمامی دوران زندگی خویش علیه اعراب جنگیده است و جنگ را ادامه منطقی سیاست میدانند و هم اینک نیز بر

پی تمجیل همین سیاست سر روند صلح و حکومت خودمختار فلسطین است. مردم اسرائیل کسی را با دو سوء آرائی خویش نه نخست‌وزیری برگزیدند که در رابطه با جنگ لبنان بر اساس کمپین تحلیلی مجلس «کنست» شایستگی وزیر دفاع بودن را بدانت و باید از آن مقام استعفا میداد از کسی است که با قرارداد صلح اسلو مخالفت کرد و حاضر به پذیرش هیچ یک از نتایج مذاکرات و قراردادهایی که تاکنون میان دولت اسرائیل و حکومت خودگردان فلسطین بسته شده است، نیست.

آیا میتوان به چنین نخست‌وزیری که چند روز پیش از دستیابی به مقام نخست‌وزیری پاسر عرفات را قاتل حرفه‌ای Berufskiller نامید به «صلح واقعی» و «واقع‌پسانه» دست یافت؟ باراک، ژنرالی که به مردم اسرائیل وعده صلح ابدی را داده بود، بر این مایه است که میتوان با تحقق دولت ائتلاف ملی شارون به چنین هدفی دست یافت. او قرار است در کابینه ائتلافی وزیر جنگ شود و به همراه شیون برر که قرار است مسئولیت وزارت خارجه را بر عهده گیرد، در برابر مواضع افراطی شارون در رابطه با پیگیری روند صلح توازن قوا را برقرار سازد، می‌آنکه در برنامه حکومت ائتلافی روشن شده باشد که سیاست صلح حکومت ائتلافی دارای چه مختصاتی است تا آنکه شیون نیز یکی از امضاء کنندگان قرارداد اسلو است. اما اینک در مقام وزیر امور خارجه حکومت ائتلاف ملی باید برای حکومت خودمختار فلسطین توجیه کند که چرا دولت اسرائیل حاضر به تحقق معاد آن قرارداد نیست و از عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی خودداری میکند.

اما می‌بینیم که برنامه حکومت ائتلاف ملی بر اساس نگرش شارون و جناح افراطی اسرائیل تدوین شده است. شارون و جناح راست حای دستیابی به قرارداد صلح جامع و کامل با فلسطینیان در پی تدوین قرارداد صلح دیگری نظیر قرارداد اسلو هستند که در محمده آن حکومت خودمختار فلسطین موظف به تأمین امنیت برای ارتش متجاوز اسرائیل و ساکنین شهرک‌های یهودی‌نشین گردد. می‌آنکه دولت اسرائیل نیز به صلح جامع و کامل دهد بر اساس این طرح سرنوشت مسائل اشغالی باید همچنان نامعلوم باقی ماند تا اسرائیل بتواند به سیاست کمونی خود در مناطق اشغالی ادامه دهد هدف این است که با ادامه وضع نامعلوم کوسی فلسطینیان دریاسد که نمیتوانند به حوات‌های «غیرواقعی» خود دست یابند. بر اساس سیاست جدید نه مسئله اورشلیم معلوم خواهد شد و نه یک شهرک یهودی‌نشین تخلیه خواهد گشت و نه محاصره شهرها و مناطق فلسطینی نشین پایان خواهد یافت. خلاصه آنکه فلسطینیان باید همچنان در سرزمین خویش در انوارت اسرائیل باشند و نه ساز آنها برقصند.

روشن است که حکومت ائتلاف ملی یا در پیش‌گیری چنین سیاستی نخواهد توانست گامی به صلح برهیک گردد. هدف اصلی این ائتلاف ادامه تجاوز به حقوق مردم فلسطین است. روشن است که کودکان و جوانان فلسطین که طی ۲۳ سال گذشته پا به این جهان گذاشته‌اند و جر شرایط تجاوز نظامی اسرائیلیان به وطن خویش و معینت دیگری را نمی‌شناسد و سال‌ها وضعیت تحقیر و توهین را تحمل کرده‌اند، دلیلی ندارند دست از مبارزه عادلانه و محققه خویش بردارند. همانطور که داود پیامبر توانست با فلاخن خود چشم گزینیات پهلوان غول‌بیکر را کور کند و بر ارتش شاه مدلمان صلح فیلیسرها Philister پیروز شود. کودکان و جوانان فلسطینی نیز سرانجام با فلاخن‌های خویش و پرتاب سنگ بسوی سربازان تا بدان صلح و مغرور ارتش اسرائیل علیه خواهند یافت، پیرا اراده یک ملت را نمیتوان با توپ و نارنگ و راکت و موشک سرکوب ساخت.

آدرس E-mail: «طرحی نو»

tarhuno@t-online.de

مقاله دربارتی

حسن بهگر

جنبش ملی در قالب «اصلاح طلبی دولتی» محبوس نمی شود!

دولت حامی در بن بست

دولت حامی در زمینه انجام «اصلاحات» در چهارسال گذشته سابقول بود اما جامعه ما در تگانه شدید یعنی با افشا شدن فتنل های رنجبره ای و نظاهرانی که بعد از آن انجام شد و حش هیجدم تیرماه دانشجویمان وارد عطلانات حنی سیاسی و اجتماعی کرده و مردم در شعارهایشان حواسار آزادی و امنیت شدند حامی نواست در پروژه را به سرانجام برساند و آن انتخابات شورانی شهرها و انتخابات دوره ششم مجلس بود که توسط شورای مگهان بصورت قانونی و سازوهای امنیتی و پلیس حعی مصورت نهایی کنترل و ساکت و سی اثر شدند.

شعار قانون گرایی حامی در عمل گذریدی داشت و هیات مؤلفه نواست از قوه قضاییه ملعبه ای سارده که بی پروا با تمام قانون حاطره دادگاه های بلخ را رنده کند. قوه قضاییه با دستاویز قرار دادن قانون رمان شاه که برای دستگیری چاقوگشان و عرسه کشان که ها می گانی داشتند وضع شده بود نواست مطبوعات کشور را فدای نه تعطیل یکشانند. دادگاه های قوه قضاییه آنجان فرمایشی و منتضج بوده است که ریدآمدی درسامه ای آن را رسوایی نام نهاد

ادامه در صفحه ۱۲

مقاله دربارتی

محمدعلی تبریزی

دهن کجی به روند صلح

در رابطه با انتخاب آریل شارون به نخست وزیر اسرائیل

رونامه «فرانکفورتر روندشائ» Frankfurter Rundschau یک روز پس از پایان انتخابات نخست وزیری در اسرائیل نوشت بر اساس نظرسنجی هائی که در آستانه انتخابات تعیین نخست وزیر در اسرائیل به عمل آمده، بیش از ۷۰ درصد از مردم اسرائیل هوادار دستیابی به قرارداد صلح با فلسطینیان بودند. اما بیش از ۶۲ درصد از کسانی که در انتخابات شرکت کرده، رأی خود را به آریل شارون Ariel Sharon دادند. یعنی به کسی که دارای مواضع ابراطفی دست راستی است، مردی که یک هفته پیش از انتخابات اعلان داشت که برای از میان برداشتن «مشکل فلسطین» راه حلی وجود ندارد و در نتیجه اسرائیل برای حفظ امنیت خویش باید مناطق اشغالی را هیچجان در تصرف خود نگاه دارد و برنامه شهرک سازی خود در این مناطق را گسترش دهد.

ادامه در صفحه ۱۴

ج. ا. کهن

تئوری تاریخ کارل مارکس

یک دفاعیه

نعل هفت

نیروهای مولد و سرمایه داری

۱۶ پیش فرض های سوسیالیزم

حقیقتی است پیش با افتاده ولی مهم، که آدمیان در کلیت خود آزادی را به حد آن ترجیح میدهند این محشی است از این توضیح که چرا تاریخ تا این اندازه منازرهی طفقانی علیه سدگی را، که وضعیت عادی انوره بشریت بوده، شت کرده است. آنها با محور کرده اند تا برای خود و دیگران کار کنند و برای پرورش توانایی های خود فرصت گسی داشته اند. ناآزاد در وابستگی شان به طبقه ای حاکم، از نیرو و در نتیجه آن، از «تکامل انرژی آدمی که هدمی است در خود» (۱۱) که قرار است در آینده شکوفا شود، بازمانده اند. برخی از آزادی ها در تاریخ جامعه ای تقسیم شده نه طبقات، نه دست آمده است، ولی فقط «تا حدی حدی که توسط نیروهای مولد موجوده دیکته و اجازه داده شده است» (۲). گسترش آزادی توسط نیروهای مولد دیکته میشود، هنگامی که تکامل بیشتر آنها بدون آن غیرممکن میگردد، ولی این گسترش نمیتواند ریادتر باشد از آنچه سطح حاری آنها اجازه میدهد.

وقت آزادی ویژه مردمان دارا بوده است، و فرهنگ سطح بالا در محیط طفقه ای حاکم پیشرفت کرده است. در سطح تولید ۲ و ۳، آخذول ۴، شمن تنها در صورتی میتواند تکامل یابد که بارباری سلسط باشد:

«این ضرورتی است که انوره رحنکشان، در حد بیاریهای خود باشند و حاکم بر وقت خود نباشند، تا استعدادهای آدمی نتواند در طفقه ای بطور آزاد تکامل یابد، که طفقه ای رحنکش تنها صورت پایه ای است در خدمت تأمین معاش آن. طفقه ای رحنکش سودارگر فقدان تکامل است تا طفقه ای دیگر نتواند نمودارگر تکامل اجتماعی باشد» (۱۳)

تولیدکنندگان «پایه ای تأمین معاش» هستند. در حالی که حورشان پرورش یافته هستند، مزاد عادی ای سی آفرید، که شکفته شدن آدمی را در محدودهی طفقه ای ضروردار از ساعات فراغت، ممکن میسازد زیرا تولید فرهنگ جامعه ای طفقانی، هر چند بواسطه ای پیوند طفقانی اش محدود است، میان بالاترین توانائی ذماغی بشر ناقصی میماند (۱۴). آثار تاریخی هر و اندیشه، مجموعه ای نیست از ابزار ایدئولوژیکی، که تنها ارزش آنها این است که نه هزمونی طفقانی کمک میبرسانند، و پروتئوریا فرهنگ شش را به دور خمیروده آنها میگیرند و به آینده ای انتقال میدهد که در آن هر فردی ضروردار خواهد شد از «ساعات فراغت کافی تا در نتیجه، آنچه واقعاً در فرهنگ تاریخی نه ارت رسیده ارزش حفظ کردن را دارد - علم، هنر - صورت های مرادوه - نه تنها حفظ شود، بلکه از الحصار طفقه ای حاکم، به مالکیت مشترک کل جامعه درآید و بیشتر تکامل یابد» (۱۵).

ادامه در صفحه ۲